

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

خطی

۱۸۸۰۱

صفحه

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
کتابخانه مرکزی
کتابخانه علمیه
کتابخانه آیت الله العظمی بروجردی
کتابخانه آیت الله العظمی خراسانی
کتابخانه آیت الله العظمی قزوینی
کتابخانه آیت الله العظمی تبریزی
کتابخانه آیت الله العظمی تهرانی
کتابخانه آیت الله العظمی قمی
کتابخانه آیت الله العظمی رشتی
کتابخانه آیت الله العظمی شیرازی
کتابخانه آیت الله العظمی همدانی
کتابخانه آیت الله العظمی نایینی
کتابخانه آیت الله العظمی یزدی
کتابخانه آیت الله العظمی زاهدی
کتابخانه آیت الله العظمی کرمانی
کتابخانه آیت الله العظمی کاشانی
کتابخانه آیت الله العظمی گلپایگانی
کتابخانه آیت الله العظمی اصفهانی
کتابخانه آیت الله العظمی مشهدی
کتابخانه آیت الله العظمی تبریزی
کتابخانه آیت الله العظمی تهرانی
کتابخانه آیت الله العظمی قمی
کتابخانه آیت الله العظمی رشتی
کتابخانه آیت الله العظمی شیرازی
کتابخانه آیت الله العظمی همدانی
کتابخانه آیت الله العظمی نایینی
کتابخانه آیت الله العظمی یزدی
کتابخانه آیت الله العظمی زاهدی
کتابخانه آیت الله العظمی کرمانی
کتابخانه آیت الله العظمی کاشانی
کتابخانه آیت الله العظمی گلپایگانی
کتابخانه آیت الله العظمی اصفهانی
کتابخانه آیت الله العظمی مشهدی

۱۰۷۸
۲۰۹۹۶



کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب کتب - المصنف

مؤلف عبدالمستغنی فرزند محمد الجبرئیل

مترجم

شماره قفسه ۱۸۸۰۱

جمهوری اسلامی ایران

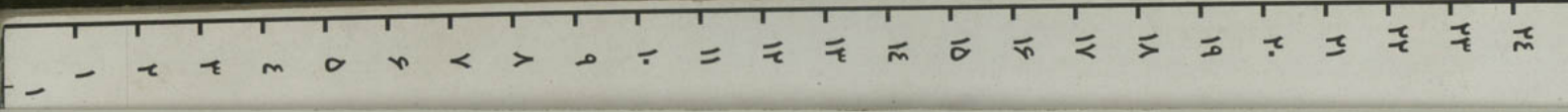
مشارکت کتاب

۲۹۹۶

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

خطی

۱۸۸۰۱



۱۹
۱۸
۱۷
۱۶
۱۵
۱۴
۱۳
۱۲
۱۱
۱۰
۹
۸
۷
۶
۵
۴
۳
۲
۱
۲

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب: کفر - الموصوف

مؤلف: عبداللہ بن فرزند محمد الجبر الہمدانی

مترجم:

شماره قفسه: ۱۸۸۰۱

۲۹۹۶

شماره کتاب

جمهوری اسلامی ایران



کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی
خطی
۱۸۸۰۱

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
شماره قفسه ۱۸۸۰۱
کتاب: کفر - الموصوف

۱۸۸۰۱
۲۹۹۶



صفحه

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
تاسیس ۱۳۰۲ هجری قمری
کتابخانه شماره ۱۳۲۳

۱۷۸۰۱
۲۰۹۹۶۶



کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب: کتب المصنف

مؤلف: عبداللہ بن محمد بن زین العابدین

مترجم:

شماره قفسه: ۱۸۸۰۱

جمهوری اسلامی ایران

معاونت کتاب

۲۰۹۹۶۶

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

خطی

۱۷۸۰۱

شکرکوبین لعلی شیخ احمد
کر و تجارید شیرین محمد
صاحب دواکم لادعوی

گل حین
تحفه معصوم
برای برادران و کلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حضرت ابان مبارک حضرت محمد در
الف ثانی رضی اللہ تعالیٰ عنہم
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

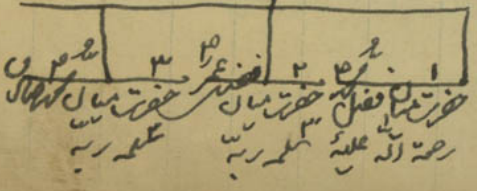
حضرت قطب زمان قسیم میان زینبہ امیر اللہ علی محمد رضی اللہ عنہم فرزند
حضرت قطب الاول قطب جابیح ہر غلام محمد معروف معصوم مانے رضی اللہ
عنہم میان ابان و فرزند ہستم حضرت قطب زمان قسیم جابیح کرد

بہار در گذشتہ وقتا کسے ساقی
زندان صغیر ماندیک علی باقی
حضرت قسیم میان رحمتہ الیہ
سایہ در گذشتہ میان علی ابان
رحمتہ از غلام

۱ حضرت تدرہ الاولیا خانبیخ محمد صادق رضیہ
۲ حضرت خازن الرحمۃ خانبیخ محمد سعید رضیہ
۳ حضرت عمیرۃ الوقتی خانیام محمد معصوم جبار رضیہ

۴ حضرت محمد عرف صاحب
۵ حضرت شیخ محمد فریح صاحب
۶ حضرت شیخ محمد عیسیٰ صاحب
۷ حضرت شہاب جوہر محمد علی صاحب
رزق کتاب بزرگ عمۃ المقامات تقریر شد

رضیہ اللہ عنہم
رضیہ اللہ عنہم
رضیہ اللہ عنہم
رضیہ اللہ عنہم
حضرت میان غلام قسیم رحمتہ الیہ
حضرت میان غلام قسیم رحمتہ الیہ
حضرت میان غلام قسیم رحمتہ الیہ
حضرت میان غلام قسیم رحمتہ الیہ



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي نظم المعين
خالق الكونين رب العالمين
الذي عز وجل شأنه
لامكانا دائما بربها به
مالك الملك السموات
الارضين
لم يكن في الملك شخص شر يك
علم الان ينزل العلم
لولود الكونون الاسرار العدم
جهت و شای بی عدد مر اجدی را که دیده باطن موجودان را
بمشاهده تجلیات آفتاب و صفات قدس خود منور خست
و قاجی که مفتاح ابواب حقایق و دقایق بر کف ضمیر مشکات
کارخانه حقیقت نهاده و مالک که ایان درگاه جلال حضرت

خود را

خود را از بارگاه و هو معکم ایما کتم خلعت جهنم بخشنید و سلطان
جنود الفاس شریف اولیا را با سپاهان خزان اسرار و فی الفکرم
بصرون کرد اینده و فریدیکه شام عند لبان و کعبان ریاض قرب
نگهت کشتیم سخن آفتاب المیزین جلالت نورید معطر داشته و بصیرت
بواطن ارباب بصیرت را کجایش اینها توفیق هم وجهه مکمل نمود

و معنوی که مجذوبان سپاهان عشق را کبمنده جذبیه پس جذبات الهی از قلم
ناسوت بخواه لاهوت کسیده و محبوبیکه شراب شوق از میخانه این
بچون الله فاستعوز بیکچشم الله بر کام جان سحر اران با دیده تحت فرود
و دانی که نخل صدای تو قلب ذاکران را از مینوع زلال فاذا کرفی العلم
تسعیه پرورش داده و مقصودیکه محرمان خلوت سرای الان سنی
و ان سره را بکتاب تطاب ادعوا بکم لفرغنا و خفیه بواجبه و حکیم
سقیمان و ساده معصیت را از مشربه مغفرت لا تقطعون رحمة الله
شربت سفاچت بنده کو

کو

تقسیم

صدرا احمد کو گویم کہ تو فیاض جمعی
 تو خداوند معنی تو شفا بخش سقیمی
 تو جهان دار جهانی بری از کون و مکانی
 همه مهر ار تو دان در شرف ملک و مملکتی
 نوشتن شاه جللی تو از این کون
 تو سز زخیالی ملک عش غطیم ک
 صدی بل نیازی احد بنده نواز
 همه را کار تو ساز ز تو کون
 تو فایح همه عالم ز تو شد خلقت عظیم
 ز تو پیش عالم که تو خدا کوی
 همه در شوق تو بسمل که تو کوی
 همه را راه نیازی همه عقده کین
 تو سز او ار سا که غفار شی
 بعد از حمد خالق الارض و السموات
 صلوات بان شهنش سیر کائنات
 و آن سر در جمیع مخلوقات
 و آن گوهر دریای احدیت
 و آن خزان و احدیت
 و آن شہر بارکشو جبروت
 و آن شہر ہوا
 عرض لا ہوت
 نظم
 صل علی المصطفیٰ انہ بدر الدجی
 دصہ شمر الذی اسدیہ نور الہی

اصلہ

اصلہ نسل الخلیل قولہ روحی الخلیل
 شمع جوارح سبدر راہ بر جود کل
 بدر رسالت ما میر مد شرقا
 بر ہمہ اوست صدر عارض اور
 خواجہ لقب سر و الضب
 جب چو برق از سمد رقبہ با وج
 جدیت منظرش کہ ملک جاکر
 ای گھر کون کون فریم لامکان
 روح الامین باری تو غائبہ
 عاشق و حلیت عاید کویت
 ملک تو کون مکان قصر تو سفیت
 مہر زویت تجر و صقم منفعلی
 من سبک آل تو م عبد بلال تو ام

علیہ الجبریل ان شدید لقوی
 سناہ سوار رسل عش رو نیبا
 ماہ زمثل شبابہ قحنا لوی
 طرہ دستم قدر خورش و در
 جو بہر کان جوتی بگر لقا
 خواندہ در دوس ملک کفہ خدا
 خلد برین کنور عش عش شہرا
 آبخ لیس جان نور دل لیا
 ساحر خد تو شہر چہا م سما
 چک ت جبریل تاج سرت
 تخت تو صد جہان خبر تو عین
 نجم فلک مضمحل ای نہ نیصا
 جو جمال تو م ای شہر سدا

طی صفت در زمان شد چهره شاد
 کرد عشق آن نور ذات محض منور
 کرد که کند مردم عمر تبه کرده ام
 آن شه نیکران براق کرده کد زین
 کشید خاندان ملون بهر خدا یا رسول
 عذر در آن قبول او صواب نما
 شهر یار یک مقام محمود بارگاه اوست
 تخت کاه او و منشور دولت او اما فتحا لک فتحا
 اما ارسلناک شاهه اهلک جبهه ساری خاک در کاش
 عرش استباهش خطبه نبوتش و لکن رسول الله و خاتم النبیین
 دلوای عظمتش و ما ارسلناک رحمة للعالمین و در وجوده
 سئیش و الیل اذ الغیث و جمال جهان آرایش و النهار
 و آن مخلوقیت که خالق شای اذ گفته و جبرئیل بر کاه
 او رفته خلقت جواهر ارواح لطیفه روح معطر اوست

و ظهور وجود

و ظم و وجودش یا بطیفه وجود مطهر اوست
 قدم او فرشت است اگر بهشت حق لطیف او سرشت است
 خواهد کونین رسول الثقلین که طلقب دست و لکن زین است
 و هو سید المرسلین خاتم النبیین و شفیع المذنبین و محبوب
 احمد محمد مصطفی صل الله علیه و سلم

آنکه سبحان الذی معراج او فوق نه افلاک تحت تاج اوست
 سرور عالم رسول لایزال آنکه نامش کشف طه ذوالجلال
 من حج کویم وصف آن خیر البشر قاصرانه و صف آن عقل بشر
 سوره دهم و صف وی اوست آیت و اللیل لغت موی اوست
 اوست سلطان سریر کائنات شد طفیل او ظهور ممکنات
 و رحمت فرادان بر خلفای آن سلطان و بر اهل بیت آن
 رحمت عالمیان که زینب زینت خاندان نبوتند و ستموس
 مشارق دین و ملت اند و حب او شان باعث نجات

ابر عیسان است و اطاعت شان سرمایه بر دو جهان است
 و بر صحابه کرام که هر یک نجوم ثواب فلک به ایت اندک کما قال
 علیه افضل الصلوة و التحیات و اصحاب النجوم با هم اقدیم
 اهدتیم خصوصاً چهار یار برگزیده او که چهار کس حصار دین
 اسلام اند و قایم مقام حضرت سید الانام اند در دنیا
 امت اند و پرضای ملت اند که اساس دین به محبت
 او شان بر باست و وسیمای سعادت مندی جزیه
 مجبان و شان هوید است و هر که بغضی از ایشان را بدست
 یقین دان که در جهنم منزلت کف کما قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
 ان الله فرض علیکم حب ابوبکر و عمر و عثمان و علی کما فرض
 الصلوة و الذکوة و الصوم و الحج فمن بغض احد منکم لاصلوة له
 ذکوة له و لا صیام له و لا حج له کثیر یوم القیامت من قبره الی
 و لغوز با الله من یداه المذاهب الشرار اللهم ثبت قلوبنا به
 حبیب

حبیب نبیک محمد و آل و اصحابه و اول تبعه الی یوم القرار بحمد محمد
 و آل الابرار و سلمت لیکما کثیرا کثیرا
 اما بعد و فقیه خف خاک قدم درویشان حضرات عالی شان ثقیبیه
 سر مندی قدس الله سرار هم غیاث الدین بن میرک الجرجانی
 نور الله قلبه بنور الکر و الوجدان و زین مصدره با سرار الحقیقین
 چنین میگوید که در آوان طفولیت از بسکه این بنی را محبت و فضل
 تام بقضای اهل طریقت بود چون عمر با یام بلاغت رسید کثیرا
 بصحبت فقرا و مطالعه کتب رسائل مشایخ طبقات رحیم الله بکرم
 بقول البصیرت مؤثر تا بصحبت و مطالعه کتب در دل سرایت کرده
 شوریده گم بهم رسید و روزی این حدیث شریف در نظر آمد که
ترک الدنیا رس کل عبادة و حب الدنیا رس کل خطیئة اگر چه
 در آن ایام این فقیر درک الفاظ عبادة نداشته لکن از مضمون
 ترجمه اش که بجز فرس رسم نمود بود ندرد ریاضت هرگز نیا

سر همه عبادت باست **و** در یک سر همه خطیاست **و** **المؤمنون**
 همه خدا خواهی و هم دنیا پی **و** این خیال است مجال است خون
 آخردل از محبت میا سر دشت **و** از خانان هزار گردیدم و بر
 طواف بیت الحرام در وضه منوره سید الانام علیه الصلوة و السلام
 آهنگ پرواز نمود **و** برین استیاق هم که درین سفر مبارک
 یکجا از دوستان خدا ملاقات می نماید **و** تا بسوی حقیقت
 هدایت کند **و** اما الله و اقربا فیرغم له **و** آشنه که غم نگیرد
 ازین باندیشیدن که مبادار و لغز اینند **و** آخر این فقر را به متعلقا
 و البته نمودند تا بند شده جای تواند رفت **و** چون شیت
 برین بود که این عاصی را از فضل و عنایت خاص الخ اص حضرت خود
نفس طواف حرم شریف زاد هم الله شرفا و مکر عامش **و** **نفس**
 و بخدمت کی از اولیای خود سرفروزی بخش **و** تقدیر الله قبض
 روح آن مرحومه محفوظه بنمود تا که سبب آدی گردید **مصراع**

پای آزادان

پای آزادان نه بندد هر کجای رفت رفت آخر الامر این بنای ترک
 وطن ماروفی خود کرده بادوس رفیق روان شدم در اثنای راه با
 خرقه پوش ملاقاتم افتاد **و** بر توقع من تشبیه تو ما فیه منهنم بلین
 فقر گردیده و قطع مراد منزل نموده تا به ارسلطه لاهور رسیدم
 و شبی در منام دیدم که در سقف فلک وزنه نمودار شد **و** در آن
 روز نه زنجیریت او بخت **و** یکس بر زمین **و** یک مرد سبز پوش چنان
 بر سر آن روزنه نشسته و سوی فقیر اشارت می کند که دست
 چلقه این زنجیر بزنی **و** آن فقیر دست را در حلقه آن زنجیر مستحکم شام
 و آن مرد بجانب سجده کشید **و** تا بجای رسیده که خود نشسته بود **و** ششم
 مع هجوم و هجوم همه در زیر قدم معاینه میشد **و** بعد از آن دست فقیر را
 گرفته بجای روانه شد **و** ناگاه مینوع در نظر درآمد که جاری از ناحیه
 و برگرداند آن مینوع حجریت که چون آینه بغایت مصفا **و** در لاج
 حجرش شش بهت باخمس رجل آن **و** آن مرد فرمود که این

قدم حضرت رسالت پناه علیه افضل الصلوات و اتمم الخیات است **ک**
 و این عاقبت نزدیک شده قبله محمود **ک** بعد از آن غنی آبی از این منبع
 آن مرد این فقیر را نوشت **ک** چنان لذت و معطر بود که چون آن **ک**
 و این که هنوز کام جان از وی متذذبت **ک** و در چین نوشتن **ک**
 از خواب بیدار شد **ک** بیکی از دانشمند آن این رویداد را اظهار نمود **ک**
 او شکر خیزن بقرع نمود که یعنی دست بچهل المیتین صاحب سلسله **ک**
 که تراش باز توجه از عالم ناسوت بعالَم حیرت عروج خواهد داد **ک**
 و از آنکس ذکر حق جل شانه شیرین کام خواهد ساخت **ک** و از آنکس **ک**
 معرفت نام جانت را معطر خواهد کرد **ک** و ازین فرحتی در دل **ک**
 خواهد آمد **ک** چون در اقصای آن بلده مبارک چند درویش حبیب
 سجاده بود ملاقات با و آن افشاد و از صحبت او شکر
 دل جلا و آینه یافت **ک** و اطمینان خاطر شد **ک** و آن را یک **ک**
 باطن او شکر بر مشام جان نوزید **ک** و آن نازنین مرد که در خواب

در آمد

در آمده بود بصورت یک پازش این مشابَهت نداشت **ک**
 روزی این فقیر بزیارت هزار بار انا فیض آثار حضرت خواهد
 محمود قدس سره که یکی از بنایر خواججه بزرگ بهاء الدین لقب شد **ک**
 قدس سره الاقدس خواستم هر روز سعادت دارین حاصل کنم
 در مکانی رسیده دیدم که بصورت آن نازنین مردیکه در خواب
 معاینه کرده بودم بزرگی سبز پوشی مجاسن سفیدی جامع از
 درویشان مراقبه نشسته مستغرق در باری شهبوست چون
 نظر این فقیر بحال آن ماه جهان افروز افاد **ک** جذب او در دل مستول
 گشت **ک** پنجاه است لغز زمان رفقه خود را در قدم آن ولی انداخته
 چه ولی که آفتاب نور و لایتمش از سطحی فرشت تارفت عرش علم **ک**
 و ظلمات کشور هند و ستان را بنور ولایت منور ساخته **ک**
 و قافله سالاری که قطع مراحل منازل طریقت از شکر **ک**
 غرا کرده **ک** و ملک تجاری که متاع نیست بر منزل فانی آنگه برده **ک**

افراش

و به نقد بقا اقدس بود کرده **ک** و قطره در بدیه قطبتیش غلغل در بید
 سموات افکنده **ک** و غوثیکه گویند غوثیتش ز فرم در عرض مکنات آتش **ک**
 و غار فی هر طوطی فکر تشر از شرستان معرفت زبان کشاده **ک**
 و محقق بر غنای طبعش از کلمات حقیقت سرانیده **ک** و صاحب
 تصرفی که رعد تو جهالتش شورش در نهاد ذکر **ان لا اله الا الله**
 بر زده **ک** و صاحب جذب هر برق جذباتش در جان مجذوبان در کجا
 آتش زده **ک** و صاحب کراماتیکه از قوت کرامات کوه را از
 جا جنبانیده **ک** و از ضرب تصرف زمین را چون موی لرز اینده **ک**
 و آینه ضمیرش از رنگ تعلقات ماسوی اقدس پر در یافته **ک** و شباه
 همیش از التفات هرد و جهان رخ بر تافته **ک** و غفای دلش بر قضا
 قاف قائم جبروت آشیان کرده **ک** و بهای روحش بر اوج عوالم
 لاهوت طیران نموده **ک** و باز خلعت حضور یافته بر هدایت خلق **ک**
 و از برای تکمیل مانا قصان از غیر البغیر بعالم شهادت نزول **ک**

نظم شهسوار

شهسوارین ملت شرح قاع ذوالجلد **ک** و ملا هم پیمان عزت مهدی
 اهل ظلال **ک** و غوث عالم قطب عظمی خیم باوقیان فیض **ک** و کعبه صحرایم
 کعبه ارباب حال **ک** و مہبط انوار یعنی شاه معصوم ولی **ک** و قطب گردن
 هدایت بحر علم حال قال **ک** و خسرو ملک لغت آفتاب خاقین **ک**
 زبده اولاد احمد قدوه اهل کمال **ک** و خضر راه سالکان عرش معروض **ک**
 خاک کوی آستان شکیبای زلال **ک** و بعد و وصفت بیخ شایسته
 کس ندید **ک** بر سر بردل بسال شصت صاحب جلال **القصد**
 این کهنه کار در خدمت آن بزرگ و ابریکلم **یا ایها الذین آمنوا**
الی الله تو تبت لوضوح از گنایان تائب گردیده و رشتہ جان را
 بسلسله همایون آن قطب الاقطاب پیوسته بود بسلسله **ک**
ان الذین یبالیعونک انما یبالیعون الله محکم کرده و بموجب **ک** و ذکر
تکت فی نفسک تصرفا و خفیة یقین ذکر لطیف و خفیة تعلیم گرفته در **ک**
الذکر اکر **الله و لطمین العلوب** باطن اسم ذات نامی نبات

کام جان را شیرین نموده تا مدت چند سال یعنی دوازده سال
 در غاشیه برداری خدام علیه عتبه آن فلک صبا و بجاک و پی آن
 استاز بهر شتاب استقامت و رزیده و از لوازم پشیمان
 باطن فیض اطن آنجناب در خورد نصیب استغفار در گوش کردم **نظم**
 غلام حلقه در گوهر خراباتم **که** نور گشتم تا نمودم سجده پایش را
 از برکت انعام سیحاشرا آن قطب الارض و السماء از روح
 نفع تو جهالتش این لمرده زنده کی بهم رساند **که** تا آنکه بویابی
 این کنج باو تعلق یافت **که** هر لالی اسرار غیب که از دریا مواج
 ایشان بساط بیان می فاد **که** و هر جوهر لاری بر از معدن جبال
 شو منج خوارق از و عیان میشد **که** این فقیر حقیر آن را داخل خسته
 حفظ کرده پاسبانی می نمودم **که** اما از قلعه ایضاً عتبات
 نداشتم **که** این جوهر خوارق را در بازار رستم در ارم **که**
 و باصرف قلم سپارم **که** تا شبی در منام بعد از بر جلت این شد

الانام

الانام در بلده لاهور پس از معاددت طواف حرمین شریفین
 را و هماغه تعظیم و تکریم میدم که آن عالیحضرت با جمیع از اولیا
 کرام در مقامی شریف **زندگی** و این فقیر را نزد یک خواه طلبیده **زندگی**
 در بارش کثرت خود عنایت فرمودند که ما تر انس کمالات خود
 میدانیم چنانچه قبل از رحلت خود هم کبریات اینچنین عنایت میکردند
 و چند اوراق مسوده بردست این فقیر داده بودند و فرمودند **نظم**
 این مسودات بیان کمالات است **که** این را جمع ساز **که** هر **نظم**
 داشتم که در خود استعدا لو آن غنی **نظم** آن جناب است مبارک
 خود را بر صدر این فقیر مساس نموده گفتند که شما شروع کنید
 سبحان و تعالی اجل شان **که** استعداد این خواهد داد **که** مرتبه
 دوم دیده شد که آن عالیحضرت **نظم** حضرت خضر علیه سلام در یک **نظم**
 نشسته اند فقیر اچنان جذب در دل مستور شد که خود را بر **نظم**
 بر زمین میزد **که** و از کثرت شوق اسکا زدیبه **نظم** مبارک **که** بعد از

فرانج جذب حضرت خضر علیه السلام فرمودند که بر تو بر خیز و بگو که
 مرشد خود در سکه عبارت آری و در قید کتابت آری تا جمع
 از طلب مستفیض بهیچ و در کردند **سوم مرتبه** در واقع نمودند
 بیابانی را تمام فراتین فرود کرده و این فقیر بسوی هر فرطاس نکرت
 مرقوم باحوالات و کمالات آن قطب الاقطاب بود **بعد از این**
 اندیشه در دل پیدا شد که مباد ای فرمانی هر چه شود ازین جهت
 با وجود این کم بضاعتی دست به تصنیف این کتاب **سوم** **المستعان**
المستعان و طلبه من التوفیق و برنام این کتاب کعبیت دل غمناک
 داستان چنین مترجم میگردد **این نامه** در فتح خزان مکتوم است **و**
 موهوب حق و عطیه فیوم **و** الهام بوقت صبح از غیب رسید **و**
 کاین نسخه بنام **تحفة المعصوم** **و** این تحفة المعصوم مستعمل برده **و**
تحفة اول تمیاز تبرکات در بیان کمالات و کرامات اجداد حضرت **این**
 قدس الله اسرارهم که این فقیر از هزار هزار ان خوارق شمه اظهار نماید

قرطیس

تحفة دوم

تحفة دوم در بیان کیفیت و بشارت و ولادت حضرت ایشانکه
 اجداد بزرگ ارشاد بشارت داده بودند **تحفة سوم** در بیان ارادت
 و بیعت و خود خلافت یافتن حضرت ایشان از پیر بزرگوار خود
تحفة چهارم در بیان توبه دادن میدان و در بیان سکوت و طریقه حضرت
 ایشان **تحفة پنجم** پنجم در بیان کمالات **تحفة ششم** حضرت ایشان **و**
 حقایق و معارف و موعظه از برای خریدان و پیر کامل ایشان **و**
 بر کاذب اجتناب **تحفة هفتم** در بیان آنچه هر روبرو
 راه حرمین شریفین زاد بها الله شریفی و تکریمات حضرت ایشان
 شده است **تحفة هشتم** در بیان مقامات و کرامات حضرت ایشان
تحفة نهم در بیان کمالات فرزندان و خلفا حضرت ایشان
تحفة دهم در بیان کیفیت این فقیر و خود خلافت یافتن **و**
تحفة یازدهم در بیان احوالات و ارادت که این فقیر را در راه **و**
 شریفین زاد بها الله تعظیماً و تکریمات ظهور آمده است **تحفة اول**

تیمنا و نیکوکار در بیان اظهار کمالات کرامات اجداد حضرت ایشان
 قدس الله تعالی سره ارواحهم بدانکه ای سالک راه طریقت
 باین کمالات که حضرت ایشان مظهر فرموده اند خصوصاً
 امام ربانی غوث صدانی مجدد الف ثانی قدس الله تعالی سره الهی
 بعد از اصحاب کرام و تابعین عظام رضوان الله تعالی علیهم اجمعین
 هیچ کی از اولیا باین کمالات ظهور ننموده اند چنانچه از رسایل کتب
 ایشان هم میسر کرد که چون حضرت مولانا خواجہ ہاشم شکر گوی
 از خلفای کرام مجدد الف ثانی قدس سره بودند در مقامات خود
 آورده است کہ حق سبحان و تعالی ایشان را مجدد منور الف نیا کرد
 بود و این معنی را بکرات بآن حضرت اظہار فرموده و بانہی
 امر نموده اند چنانچہ خود در چند مکتوب بآن فرموده اند پس
 این مرتبہ عظیم باید در خصوصیات علما ممتاز بود و باین مدعا ہم
 از قلم ترجمہ رفته است چنانکہ کما شریف نموده اند ای فرزند این آق
 در اتم نصی

تولدت مجدد الف ثانی علیہ السلام
 تبارح علماء اہل سنی
 شب جمیعہ یوم آید و قاتل
 جامع الکمالات در یوم چهارشنبه
 ۲۹ ماہ صفر الحظی سنہ ۱۰۰۱
 بجزئیست سہ سالہ در سنہ

در اتم سابقہ درین طور و قمر پر از طلعت است پیغمبر الو اعظم
 مبعوث می گشت و ابناہی شریعت جدید کرد و درین
 خیر الامم است پیغمبر ایشان خاتم المرسل علیہ و علی الصلوٰۃ
 و التسلیمات علماء مرتبہ انبیاء بنی اسرائیل ادہ اند و اولاد
 از وجود انبیا کفایت فرموده اند لہذا ابرسری ماتہ از
 این امت مجددی تعیین نمایند کہ احیاء شریعت فرماید علی
 بعد از رضی الف کہ در اتم سابقہ بعوث پیغمبر الو اعظم است بہر
 وقت اکتفا ننموده اند درین طور وقت عالم عارف نامت
 ازین امت در کار است کہ فای مقام اول الو اعظم است بقہ باشد
 فی روح القدس باز مد فرماید دیگران کہ بپند بآنجا میگرد
 پیر بزرگ و در ایشان کہ حضرت خواجہ باقی با الله تعالی بود کہ
 مرقد مبارکش در جہان آباد است اکثر بارہ مجدد الف ثانی قدس
 میفرموده اند در شیخ احمد آقایی اند کہ مثل ما ہزاران ستارہ در

علماء

علماء

الخص

سفر

نظ

نظ

نظ

نظ

نظ

نظ

نظ

گم اند **و دیگر کارش فرموده اند** قدمت لا اولیا شیخ الاسلام
 انصاری قدس سره فرموده اند من مرید خرقانی ام **اگر خرقانی**
 درین وقت بودی با وجود پیرش می من کردی **و بعضی**
 باشی چنین هست **و مدتیست که عرض نیا ز مندی بدرگاه و لای**
 نکرده ایم **حق سبحان و تعالی از فضل و عنایت هیچ کس را**
 ازین نماند **الا که مجدد الف ثانی قدس سره را ایران عبور**
 و ازینت علیه سریان و معیت احاطت و جدت و تشبیه
 و اسرار ایجابی و آنچه و وجود و امکان علیحد علیحد محض کرم
 کرده و گردانید ایشان را **و چنانچه خود استاره نموده اند در**
 مکتوبات قدسیه خود **و از ان جمله است** آنکه حضرت خاتم
 علیه الصلوات و التحیه ایشان را مجتهد علم کلام ساخته **و**
 و بشارت آن نوانته **و چنانچه خود بیان آن در مکتوبات**
 قدسیه کرده اند **و بر ناظران علوم ایشان صدق این**
 مستور است

سوریت و مجتهدان کلامیه ایشان را حضرت مولانا
 خواجه باشد که شمر قدس سره از دفاتیر مکتوبات در سبیل
 تبرکات بر آورده علیحد رساله ساخته اند **و از ان جمله**
 آنکه ایشان ایشان را بشارت داده اند **و با آنکه علوم تو**
 گفته و تخریر نموده همه از ماست و گفته ماست **الحی تنطق علی**
لسان عمر این را دلیل است **پت** این همه آوازها از شه بود **و**
 که از حلقوم عبدا شد بود **و از ان جمله است** آنکه فرمود **و بعضی**
 دیدم که در محله ما فرود آمده **و چنانچه کاروان در سرای فرود آید**
 و از ان حضرت صلی الله علیه و سلم بشارت رسید که فردا چندین
 هزار کس شفاعت تو بخشیده خواهند شد **و حضرت خواجه هاشم**
 قدس سره در مقامات خود آورده اند که میان من و غیری روز
 مشاجرت رفته بود بمقرئ این معرفت حضرت مجدد که فرمود
الحمد لله الذی جعلنی صلة بین الجبین آن غیر کف انجین معامله

بمحدث از سرور دنیا و دین می‌بایست که بوقوع حرام آمد **چنانکه** **بهد**
 موعود علیه الرضوان و قوی یافته **من** با و کفتم هر از کجا در اجابت
 اشاعت باین وارد نشده باشد و ما را علم باین همه احادیث تا
 آن غیبت گفتم جمع الجوامع شیخ جلال الدین سیوطی قدس سره در اجابت
 پیش من است و کم حدیثی از او بیرون رفته باشد یا تا بهم در باب
 فضایل امت جستجو کنیم **در** آن کتاب حدیث بیرون بر آید
 که دلالت تمام داشت باین مدعا **این** دو حدیث که در **جمع**
 شیخ سیوطی مستور است اغلب است که شان حضرت محدث است
 قدس سره **کما قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يكون في امي رجل**
بين سلطانين جابرین اسم یوحی اسمی یحل الجنة بشفاعته
کذا وکذا - **وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم يكون في امي**
رجل یقال له صلته بين البحرین یحل الجنة بشفاعته کذا وکذا -
 زیرا که حضرت مجدد الف ثانی قدس سره میان کبر و جهان کبر
 هر دو پادشاهان

هر دو پادشاهان جابر بوده اند **و** تا مجدد الف ثانی قدس سره از
 شیخ احمد بود **که** پس است مد که ایشان در میان پادشاهان
 جابر بودند **و** نیز در میان دو دریا سکونت داشته اند که
 نام یک دریا لودیانه است نام دوم حمینه سرسبزند که وطن شریف
 آن امام ربانیت بین بند البحرین است نام شریف او موافق
 نام پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم که احمد است موافق بود **و** اندام
و حضرت با وجود دو ام ارادت در دن خلایق که زیاده از **نصف**
 کس بآن امام ربانی ارادت آورده بودند **که** با وجود آن در باب
 هر دم و ساعات در لیل و نهار از کمالات استوار از هزاران
 هزار استوار از اسرار در خورد فهم حضار اظهار می نموده اند **و** **تعمیر**
 استخاره با و تیار کید با ما مور از درگاه باری تعالی اصل شاره
 میشده اند روزی آن امام ربانی در حلقه همراهی بوده اند **که**
 با آنکه او دید تصور اعمال رفته اند که من که ام و کیت هم چه خاتم

که این قدر خلائق مبرزک استند **که** و ارادت آورده وند
 درین انگاری و دید مقصودند که ندای در رسید
 و باین خصوصت اختر شدند که یا احمد یا **عفرت لک المومنین**
بکلی واسطه بغیر واسطه الی یوم القیامه یعنی بخشیدم ترا ^{آنها}
 که مرید تو یا مرید فرزند ان تو و خلفاء تو شده اند و خواستند
 تا روز قیامت که چه الهام اولیا ظنیت میدست که این ^{تظنی}
 باشد که راست یقین کرد **د نظم** بی نیت لیکن برنگ **نی**
 بچند کولیس هزاران **لی** **نی** **ک** **ت** در حلقه اولیا **ک**
 جو در انبیا خاتم الله **یا** **آ** آن امام ربانی را تولد در سال
 نه صد و هفتاد یک ده است **ک** بعد تکمیل علوم معقوله ^{منقوله}
 و حصول پایه توفیق و مولویت مشغول در دیش و سکو باطن ^{طریق}
 قادریه و کبرویه و چشتیه در خدمت الدبزرگ و از خود ^{منقول}
 سده اند **ک** و بمرتبه قطبیت و فردیت ارشاد ^{اندر} در سیده
 بعد از رحلت

بعد از رحلت پدر بزرگ و از خود باراده حرمین شریفین
 زاد بها عند کتشف لایا و مکر عابرا آمدند و در دار الخلافه جهان ^{امام}
 حرم **س** عن الافات بخدمت قبله العارفين و قدوت
 العاشقین خواهر بزرگ حضرت خواهر باقی با عند ولی عمر قدی
 یکی از اقطاب اوتاد طریق لغشبنده بودند قدس الله تعالی
 ارواحهم رسیدند **ک** و کعبه مقصود در طریق لغشبنده در ^{سجده}
 در انوشک شیدند **ک** بجای رسیدند که کارخانه داشت و ^{بانی}
 تعلق یافت **ک** و سایر اصحاب علی بنی خود را بایشان سپرد
 هزاران هزار اسرار و حقایق و معارف از ایشان بطریق ^{اندر}
 دو سال بعد پدر بزرگ و از خود بر مسند قطبیت و ^{ثبت}
 و ارشاد و اکمال **ک** **ک** فرمودند **ک** با شن لبان ^ک
 بزلال معرفت و سر حقایق هدایت و سیراب گردانیدند
 و در بدیه آن حضرت بمشرق و مغرب رسید **ک** اکثر بلاد

کفا

معمولاً عالم لقب و م خلفاء آن حضرت بهره ور گردیدند و در
 تبایخ هزاری چهارمین مرتبه انوار وصال شدند و فرزندان
 فلک مرتبه آن امام ربانی که هر یک قباب علم و عمل است
 و خلفاء اهل کمال او که هر یک خواص کبار اسرار و انوار حق بوده
 و هر کدام در علوم ظاهر و باطن علامه دهر بوده اند و همیشه
 از آن وقت تا ایندم کتب در احوال آن حضرت به تفصیل
 و مکتوبات قدسیات کلام فاضل انجام آن حضرت امر و
 و اجمع و اشواق و انفع کتب صوفیه است که در مشایخ خلفاء ایشان
 زیاده از سیفت صد هزار کس در عدد لجه است که ما بین آنها
 تن مولوی و مصنف بوده اند در علوم باین تفصیل میرزا محمد
 و شیخ حمید الدین بنگالی و شیخ عبدالمجید و شیخ نور محمد تبریزی
 و شیخ حمید الدین احمد آبادی و شیخ داوود بیابان گرد و مولانای
 کجالی که در خواججه کشر و مولانا خواججه هاشم کشر و شیخ میر صورتی

و مولانا سید

و مولانا سید باقر ماکپور و مولانا شیخ عبدالهادی بدوانی و شیخ طاهر
 جیپور و شیخ بدیع الدین برهان پور و شیخ محمد سارنگ پور و مولانا
 آدم بوزری که شخصیت و حاجت پیمانیت و مولانا بدر الدین سمرقانی
 و مولانا نور الدین سمرهندی و شیخ خضر ببول پور و شیخ محمد و مولانا
 و شیخ طاهر لاهوری و مولانا شیخ عبدالکریم برکاتی و شیخ عبدالکریم ابدالی
 و مولانا احمد و مولانا یونس محمد قندری و مولانا صادق کشمیری و شیخ محمد
 اشرف کابلی و مولانا صدیق خبزشی و خواججه صالح کولابی و مولانا
 بدخشناظم شرح و قایم و مولانا یار محمد تالقانی و میر محمد صالح نوری
 و مولانا حاجی محمد کنی و مولانا زین العابدین دکنی و مولانا یوسف کنی
 و مولانا عبد الغفور محمد قندری و شیخ طبرش فوالمکن و شیخ قربان عار
 و مولانا سفر احمد و حضرت شیخ عبدالغیر مغربی مالک و شیخ احمد
 مدقق و شیخ عثمان نمیش فوالمکن و شیخ محمد ابن حجر ماسح المکنی قدر
 نقالی اردو اجم و این کتاب کنی لیس آنها اندر که عامی نام با

شریف خلفاء حضرت مجدد و منور الف نانو مرقوم گردد **که** هر شرف
 شنیده نامهای شریف خلفای آن امام ربانی در درجه مکتوبات
 قدسیه ایشان رجوع کند **که** چون شمره از اجزای ایشانشی
 بعضی از خوارق او نیز بشود **که** با وجود استتار رسیع بلین در آید
 چنانچه در مکتوبات قدسیه خود مرقوم نموده اند که در ویش و آیت
 عبارت انفا و بقاست که خوارق و مکتوف از لوازم آن است
 قلت از کثرت **که** لیکن نه **که** هر که خوارق بیشتر دارد ولایت
 اتم و المکبر بود **که** مگر کثرت خوارق بر دو نوع است یعنی
 چریت **که** در وقت عروج بلند تر رفتن **که** در وقت نزول
 کمتر فرود آمدن **که** بلکه اصلا عظیم در ظهور کثرت خوارق **که**
 از جانب عروج به کیفیت باشد **که** زیرا که بصاحب نزول **که**
 اسباب فرود مرآید وجود مرلوبط با سبب مریاید فعل
 مسیبت بسیار در این پرده اسباب مریاید **که** و آنکه نزول **که**
 یا نزول اللهم

یا نزول کرده با سبب سید است **که** نظرش بر فعل مسیبت است
 زیرا که اسباب تمام از نظرش مفعول است **که** لاجرم حضرت
 حق سبحان و تعالی بمقتضای ظن هر که ام با هر که ام علیحه
 معامله میفرماید و کار اسباب مهبیامی سازد و حدیث **که**
طن عبدی شاه این معنی است **که** تا مدت های بخاطر محلیه
 و جودیت که اولیای اهل این امت بسیار گذشته اند اما
 آنقدر که خوارق از حضرت سید محمد الدین جیلانی قدس سره **که**
 گشته از هیچ کس آنها ظاهر نیافت **که** آخر الامر حضرت حق سبحان
 و تعالی سزای معمار اظا هر ساخت و معلوم فرمود که عروج
 از اکثر اولیای بلند تر است **که** و در جانب نزول در مقام فرود
 آمده اند که از عالم اسباب بلند تر است **که** مناسبت این مقام
حکایت خواجسین بصری و حبیب عظیم قدس سره همانمقول است
 روزی خواجسین بصری رضی الله عنه بر لب های استاد بود

و اشعار کشتی می بردند که از آب بگذرند که درین اثنا صبیح
رسید و پرسید که چه استاده اید که گفت اشعار کشتی می برد
صیب عجم گفت چه اجتناب کشتی است مگر شایعین نداری که ^{بهری} _{خواه}
گفت تو علم نداری که صیب عجم اعانت کشتی از آن کشت
دخواه در اشعار کشته ماند که زیر آن حضرت خواجس لهری علم
اسباب فرود آمده بود با وی توسط اسباب معامله فرمود
که و صیب چون اسباب درست از نظر انداخته بود توسط ^{باو}
زنده گانی میکرد اما فضل خواجس لهری راستی ^{نظر}
عنه که صاحب علم است و عین العین را بعلم العین جمع خست
و اسباب اجهان دوست دانسته که چو نظر الامر قدرت را
در برده حکمت مستور ساخته اند که و صیب عجم قدس سره ^{صبا}
سکرست یقین بفاعل تصدیق دارد که بی آنکه اسباب ^{بهری}
مطابق نظر الامر نیست که زیر آن توسط اسباب واقع ^{کتاب}

اما معامله

چون

اما معامله تکمیل و ارشاد در عکس معامله ظهور خوارق است
میفرمودند که کرامتی که ارباب ارشاد را ضرورست آن است که
میرد رشید از خلف بخلق برسد از مقام بمقام و از جا بجا گذارند
و میرد سعادت مند هر روز از مرشد خود کرامات مطالعه میمانند
و در خود آثار تصرفات می بینند و اولیا که را برای نمودن ^{دیگر}
انهار خوارق هیچ در کار نیست که معامله ولایت با ستارست
اولیا اله تحت قبای انبیا جس الوهی و عقوبت لاولیا انهار
لکرامات و عقوبت المؤمنین القیصر الطاعات که و تحریر نموده
که خوارق نه ارکان ولایت است و نه از شرایط آن که بخلاف مغز
نبی هر از شرایط مقام دعوت است که لیکن ظهور خوارق برای ^{فضیلت}
دلائل ندارد و فاضل اینجا باعتبار قرب الهیست جل سناء
تواند بود که از دل اقرب ظهور خوارق اقل باشد و از بعد اکثر خوارق
از بعض اولیا این امت نظر آورده از اصحاب کرام ضراکه علم

آن نیامده با آنکه افضل اولیا، مبرته ادنای از اصحاب نزد
 نظر بطور خوارق زکوة نظریات و دلیل است بر تصور استدلال
 و تقلیدی شان قبول فیض نبوت و ولایت قومراند که استعد
 تقلیدی در ایشان غالب است قوت نظریات آن حضرت مرتب
 اکبر رضی الله تعالی عنه بواسطه آن قوت اصلا محتاج تکلیف و ولایت
 اسبق سابقان این امت آمده که ابو جهل لعین بواسطه قصو
 همین استدلال با وجود چندین آیت با بهره و معجزات قاهره بدو
 تصدیق نبوت مشرف نشد که و نیز فرموده اند که خوارق عادات
 نوع است نوع اول علوم و معارف الهی است جل سلطانه که
 و افعال اجسامی علی تعلق دارد و رای نظر عقل است که بنده
 خواص و اعلی تعلق دارد که حق سبحان و تعالی جل شانزه این
 بآن ممتاز ساخته است که و نوع اول مخصوص با حق و ارباب حق
 نوع ثانی شامل محض مبطل است که زیرا که اهل استدراج را
 نوع ثانی

نوع ثانی حاصل است که نوع اول نزد خدای تعالی عزوجل شرافت
 اعتبار دارد که با اولیای خود مخصوص ساخته است و اعدا را در آن
 شرکت نداده است که و نوع دوم نزد عوام اناس معتبر است دور
 الطار ایشان معزز و محترم که این معنی اگر چه از اهل استدراج با
 نزدیک است که از نادانی عوام دور است پس نمایند و بهر دو دلیل
 که ادایشان را بخواند و تکلیف نماید مطیع و منقاد او گردند که بلکه آن
 تجویز نوع اول از خوارق نمیدانند که و از کرامات غیر شمرند خوار
 نزد ایشان مختص بنوع ثانی است که و کرامات بزرگ این مجموع
 کشف خورقات و اخبار از مغیبات زهی بی خودان که مطرح با
 مخلوقات حاضر با غایب تعلق دارد که ام شرافت و کرامت
 حاصل است که بلکه این علم شایان آن است که بجهت رسیدن کرد
 تان بیان از مخلوقات و احوال ایشان حاصل آید که معرفت و
 تعالی و تقدس که بشرافت و کرامت سرزاد است با غزوات

مجموع

شایان **بت** بر نهضت و دیو در کشته ناز **ک** بوخت عقل ز جری
 این چه بواجبست **ک** قطب الحقیقین مولانا بدرالدین که یکی از خلفا
 اکبر محمد الف نال بود در کتاب حضرات اقدس نوشت سیت که در
 مقامات شیخ الاسلام شیخ احمد جام قدس سره دیدم که فرموده اند
 بعد من بپنده تن مثل مسما من پیدا شوند و آخرین ایشان **عبدال**
 هزار سال ظهور نماید **ک** و او از همه بزرگ تر باشد **ک** و نیز در
 مسطور است که شیخ ظهیر الدین که یکی از فرزندان شیخ جام است
 در کتاب موز العاشقین که آخر عمر پدرم شیخ الاسلام جام
 قدس سره بردست وی شش صد هزار کس توبه کرده اند **ک** و از بیم
 پرسیده اند که مقامات مشایخ شنیده ایم و کتاب ایشان
 دیده ایم مثل این حالات که از شما ظاهر میشود از شیخ که امام **مشایخ**
 شده **ک** فرمودند هر ریاضت هر جمع مشایخ و اولیا الله **ک** کرده
 مادر وقت یا ضت کردیم و بران هم افزودیم حق سبحا
 انچه برکنده

تو شست

برکنده با ایشان داد تنها با محمد داد **ک** و در هر چهار صد سال
 چون احمد شخص پیدا آید که آثار عنایت حق سبحانه در باب او
 این باشد هر همه خلق بوبینند **ک** بدان فضل بی انکار نم این
 سخن اشارت بوجد مسعود حضرت محمد منور الف ثانی است **ک**
 زیرا که ارتجال حضرت احمد جام در سه نهصد و هفتاد و یک **ک**
 و نیز در حضرات اقدس مولانا است که در یکی رسائل شیخ بد
 نوشته دیده ام که در سلسله حضرات خواجگان لقب شده
 قدس الله تعالی اسرار هم در سر سینه که یکی از شتهای
 هندوستان است غنیمی سدا خواهد شد که بظهور
 عصر خود خواهد بود **ک** افسوس حیات من تا آن زمان فاجحه
 کرد که بزیارت آن مشرف میگشتم **ک** چون در حالات مجدد منور
 الف ثانی قدس الله سره الاقدس معلوم کردی **ک** اکنون
 از گرامات آن امام ربانی بشنویید **لقد است** یکی از درویشان

تقدیرت صاحب وجد و جلال بقصد دیدار فائض الانوار
 مجد الفناء از دکن زخم گردید **چون** به برهان پور دکن رسید
 عالم بود مشهور آن شب جهان خانه آن عالم نزل فرمود
 بعد از ادای عشا عالم از آن درویش پرسید که کدام جا
 دارید **او** در جواب گفت شنیده ام که بزرگ در سرهند
 قصد زیارت آن بزرگ دارم **عالم** مذکور منکر این طایفه بود
 زبان در وطن ایشان کشود **بناگاه** از میان مجلس شخص **عظیم**
 شد و شمشیر بر دستش برهنه و بر دهن آن عالم نبرد و سر آن
 جدا شد **او** این مجلس زیاد از صد بودند همه حیران ماندند
 و حلقه رنده گویا و اخلاص آن امام ربانی را در گوش جان کردند
گرامات در حضرات تقدس مستور است که در دیش صاحب
 بر قصد ارادت سرهند آمد ربع از شب گذشته بود که در آن
 شده است **یکی** از مساجد آمده هم مسجد آن درویش را بنجا
 خود برده

نجانته خود برده و هر بانی نموده در آن اثناء آن درویش
 از احوال امام ربانی استفسار نموده آن بخت با
 تعرض گشوده **در** حین بی ادبی بود که سعی از غیب دید
 گشته و در ایوان پاک ساخت **آن** درویش از مشاهده
 این حال دهشت عظیم یافته با مد ادب ملازمت آن امام
 مشرف گشت **و** به معارف و خوف با خود داشت **ایشان**
 مر آن درویش را در آغوش کشید و قسم نموده گفته اند که
ما مضرب الی علیکم **بذکر بالهنا** و آن بی ادب را دیده اند
 مقطوع الاعضاء مرده افتاده است **گرامات** در زبانه
 المقامات نیز مسطور است که محمد صادق کاتبی بعجلت خرام
اعاد ابان الله منه مستبلا گردیده آشنایان از مجالست
 کاسه گی او در اکل و شرب اجتناب نمودند **خواجه** مذکور را
 از اجتناب نمودن یاران دل تنگ شد و التجاب شنیده

و در ویژه توجّه و عنایت نمودند آن امام ربانی از وفور
 شفقت و مرحمت مغموم شدند و در رفع آن مرض توجّه
 گماشتند و آن مرض را بر خود کشیدند چنانکه اثر آن از
 بدن او پایی ایشان منتقل شده بود یاران اعضای ^{جرا}
 دیدند که از آن مرض اثری نماند بود ارزش آن ^{که} آن
 را و جمع مردم را اخص و عقیده در بر دیگر گرفت اما
 آن مرض بحضرت مجدد و منور الفانی منتقل گشت همی آن
 و نکلیدند چون خج و فرغ فرزند آن در و ایشان را دیدند
 باز توجّه گماشتند از پای مبارک مرتفع گشت و همه ^{ایشان}
 و فرزندان شاد گردیدند **کرامات** حضرت مجدد و منور الفانی
 اندر سه الاسر ^{که} بقصد سیر و گشت بیابان موجه شدند
 در اسناد لاکه از قریه بقریه اخوی روند در میان راه آفتاب گرمی
 و از حرارت هوا گرد و غبار و تشنه که دامنه که بر محمد و مان ^{زین}
 که پیاده

که پیاده میرفتند غلبه نمود درین میان آن امام ربانی بولانا
 یوسف شمر قندی که یکی از قدمای درویشان است خطاب نمود
 فرمودند که همانا حرارت آفتاب و تراکم غبار درویشان را
 میدهد ^{که} مولانا معروف داشتند که چون معلوم و مکشوف
 حضرت ایشان است چه حاجت بعضی درویشان است
 آن امام ربانی بسم نموده گوشه چشم حق بین جانب آسمان کرده
 چیزی در زیر لب گفتند و قدیمی چند زرقه بودند که قطعه ابروی
 گردیدند و مجازی ایشان و اصحاب ایشان آمده سایه
 و بهمان مقدار که غبار فرو نشسته متقاطر شد و شمالی ^{پشت}
 اعدا را زیدین گرفت و حال آنکه آن وقت وقت باران نبود
کرامات و نیز در زیاده المقامات مسطور است که قطار ^{نیل}
 در هم سایه گلی از خویشان آن امام ربانی لبرقت رفت صاحب
 مال مردی را از اقربای ایشان بدزدیم هم ساخت آن مرد

از ایانت فرار نمود **ک** عس سرهند چون آن را بشنود آن
 امام ربانی را طلب نمود **د** و هنوز استهار بزرگ آن امام ربانی
 اظهار نمید **ک** همچنان پاده با حاد می نزد آن عس رفتند **ک**
 آن پی ادب سخنان در شبت بر زبان میراند **ک** و ایشان ^{لفجت}
 تمام جواب میدادند **ک** درین اثنا مولانا طاهر خشی رسید با
 عس شوریه گفت میداینکه چه کس را طلبیده **ک** و در ^{لوپ} **ک** برین **ک**
 اذرفه بود که میان عس کرده آن شهر منازعت عظیم برپاست
 بخار به انجامید **ک** آن عس با جمع اقران و نوکران بالاخانیه
 بود وزیر آن بالاخانیه پر از لفظ اندازان بود **ک** و از برای مصالح
 حسب لفظها آماده کرده بودند **ک** ناگاه در آن لفظ آتش افشاده آن
 عس را با جمع فرزندان و خویشان و خادماش بعدم فرستاد
 مرده آنها هم اثری دلشای نیافتند **ک** به آدب تهنانه خود را خار کرد
 بلکه آتش همه آفاق زد **ک** **کرامات** تقدست یکی از مستدرجن از
 روز استدرج

از روی استدرج اکبر پادشاه چنان تسخیر کرده بود که خلا
 امر و نهی او نمی توانست کرد **ک** بهر طرب یا لرح او را میخواستند بجا
 فرمان می برد **ک** و بدعت های کثیری در عهد آن جابر شیوخ
تقول آن س علی دین ملوکیم فسق و فجور درین خلق شکارا
 شدن گرفت **ک** و از این صلاح که از علما و مشایخ و رسالت
 بودند در نظر عموم کالانعام خار و پی اعتبار شد **ک** **ک** لهذا
 امام ربانی قطب صحبانی محبوب جهانی کاشف اسرار سبع المثانی
 مجدد و منور الفشانی قدس قدس سره الاقدس چند باری بکرات ^{مبارک}
 لصفحت آمیز از برای استدرج دین مبین آن جابر سستین ^{نقین}
 مرقوم نموده ارسال داشتند **ک** آن مستدرج بر پادشاه ^{ناب}
 اخوالامران جابر در غصبت شده ایشان در حضور طلبه ^{کرد}
 هفت من شعر عنفر و زنجیر در باد دست مبارک ایشان انداخت **ک**
 و شش هزار کفره هندی را بر اطراف آن زندان جارس کاشت **ک**

و حکم کرده بود که بخیر یک مشرب آب که بخوردن کفایت کند
 زیاده ندهند که تا طهارت سازد **و** چون وقت نماز
 غل و پنجر از دست و پای مبارک فرود میرفت **و** در دیوار **نیز**
 شوق میشد **و** آن امام ربانی در مسجد رفته طهارت گرفت
 نماز را با جماعت میکند **و** بعد از فراغ نماز در **جوت**
 نموده غل و پنجر را در دست پای مبارک خود انداخته **و** کفایت
 مشغول شدمی شست **و** چون آن کفره میزد که بجز است **و** کما
 این کرامات را بکرات معاینه کردند **و** همه بدولت اسلام
 گردیدند **و** لیکن از خوف آن جابر پنهان میشدند **و** تا وقتی
 حضرت خواجه مولانا بانام شرف قدس سره که یکی از قدمای **خلفا**
 آن امام ربانی بود از آن حضرت ارشاد یافته به **سلطه** بر پای
 از برای هدایت خلق بسوی حق جلالت عظمت رفته بود **و** محبوبی
 بزرگوار خود استماع نموده و بی طاقت شده بنزد آن جابر
 و گفت

و گفت ای بد بخت هیچ میدانی که چه کس را زندان کرده **و**
 دست از جان و ایمان خود مگر شسته **و** آن پادشاه **جابر**
 نیز بر ایشان غضب کرده و فرموده که این را برید و در **پهلوی**
 برش زندان کنید **و** ملازمان پادشاه حضرت خواجه **را**
 کشان کشان زندان بردند **و** چون نظر خواجه بر جمال **جهان**
 آن امام ربانی افتاد که در زیر غل و پنجر چون یوسف سازند **و**
 منور ساخته **و** آه سوزان از دل بر میان بر کشید **و** او **شک**
 از دیده حق بین باریدن گرفت **و** و گفت که مرا توقع **و** **صد**
 بود که اگر بکمال عراسا جانب آفتاب می نگریستید ضیاء از وی
 زایل میشد **و** تعجب این است جابر هنوز بدو رخ **سنگون**
و مجدد و منور الف ثانی قدس سره **بسم** نموده و گفت که ای برادر
 این زندان نیت بر ما بلکه بوستان است **و** این مقام **را**
 مقام رضای گویند **و** بچاره اگر صحبت که ما را زندان کند **و**

کرشمه های محبوبت حضرت مولانا خواجه هاشم نغمه مت
 دار بر کشیده گفت مرطافت این نیت دکلاه از
 برداشته اند که گفته بر زمین زدند همین که کلاه ایشان
 بر زمین افتاد ساعتی نرفته بود که غلغله عظیم پیرون در
 دگر خبر داد که اکبر در مکان مرتفع بود بناگاه بر زمین افتاد
 در دوح از بدنش مفارقت کرده جان بچی تسلیم نمود **نظم**
 بادم شیران تو بازی میکنی با ملائک ترک بازی میکنی
 درین حرف بودند که شاهزاده کان و میران از در زندان
 در آمده در قدم شریف آن امام ربانی افتادند و غل و زنجیر را
 از دست و پای مبارک برداشته از زندان پیرون بر آوردند
کج و بیعت مشرف گشته و چندین هزار کس حلقه مریدی
 در کوش جان کردند و آن شش هزار کس هندوی حارس
 بودند و مخفی دولت اسلام مشرف شده بودند مسلمانان خود را
 نیز ظاهر

نیز ظاهر ساختند و بنیاد بدعت منهدم کردید و فسق فحش
 با ستار گشته کونین یعنی شیخ احمد کرد و تجدید دین محمد
 چون که مجدد بود تجدید دین محمدی صلی الله علیه و سلم نمود
 پیش ازین واقعه در ملک هندوستان اسلام رو بصغف آورد
 باز از سر رونق گرفت و به برکت شیخیت ایشان مسجد
 معمور گردید و بت خانه باشکسته شد و لباسان بیکان
 بادیه ضلالت سحر چشمه هدایت رسیدند و کمر ابا بیه کار
 آگاهی راه یافتند **نظم** زدی بحیران شنه عالمقام سکه
 بمن روم و شام این در ناب صدف گیرست کج جوهر اورا
 شرف گیرست رونق از و ملک هند یافت کج زینت از و
 سر هند یافت کج جذب آن اکل شمس اقباس کج بود در حبیب
 از قیاس کج مشهورست که چون مرده اکبر را در خانه فرود
 نموده اند قبر مرده اورا پیرون افکنند کج تا چند کت که مرده

اوراد قبر مانده اند از قبرش بیرون افکنده **و سرش این**
 در آن وقت که امام ربانی را زندان کرده ایشان بزرگان
 مبارک را زنده اند که مرا قید خواهی کرد ولیکن مرده ترا قاف
 قبول نخواهد کرد **و آخر الامر** رسم صندوق کرده و میت او را
 در صندوق انداخته و کنبه علامت بنام نموده بر بخت آن صندوق
 در آن گنبد آویخته اند **و تا حال** انجمن است **و کشیده** شده که
 بعد از فراغ این معامله فرزندان اکبر پادشاه که به بیعت مشرف
 شده اند فوطها بگردن انداخته گریبان و سرشکافتان بگنبد
 امام ربانی استاده شده اند و عفو تقصیرات پذیر خود را
 و نیاز و افتقار و انگ خواسته اند **و ایشان** از سر تقصیرات
 او گذشته اند و بی ادبی او را عفو کرده اند **و تا حال** پادشاهان
 و امیران و عالمان و جمیع سکنه مملکت هندوستان از اهل هند
 و مریدین خاندان عالییشان اند **و در آنجا** هم ایشان در کتب
 خود مگویند

که در آن یامیکه حضرت مجدد القانی قدس سره این درویش را
 طریق را بطه نموده و مشغول ساخته بودند **و بنده** را ره عشق باری
 آن حضرت آسان گشوده بود **و روزی** رباعی نظم آورده
 بسع اشرف رسانیدم **و رباعی** این بود **و ای** آنکه ملائک ملکین
 دل سوخته کان عشق اسپند تو اند **و کان** ننگ از لعل تو آورده کوه **و**
 عالم همه در شورش گزیند تو اند **و بجز** دستماع مصراع **و اول** فرمودند
 مدح کس چنان بناید کرد که قدح بزرگ لازم آید **و ملائک** بسز گزیند
 و جمهور اهل سنت اند که خواص ایشان از عوام شبر **و اولیا**
 من و تو هم باشند افضل اند **و گم** قندی گفتن با ملائمت
و بنده را برای استهاد این بیت مولوی روحی قدس سره
 که از زبان ترجمان العین نور الفانی مذکور خواهد شد که در خط
 گذشته **و اما** معروض داشتن آن را خواش بودم **و اینها**
 فرمودند که مبادا باین بیت مولوی روحی قدس سره که فرمودند

پی عنایت حق خواصان حق **ک** گر ملک باشد پناه هستش **ک**
 تکیه کرده باشی که مراد مولوی از خواصان حق انبیا صلوات علیهم
 خواهد بود **ک** یاد سر کمال از ایشان سرزده است **ک** و در اینجا
 مذکور است که سیدی صاحب بی روزی بخدمت آن امام **ک**
 قدس سره رسید که آن سید را ذکر دل بر پنج غلبه کرده بود که
 در پهلوی او نشستی آواز ذکر دل و استماع نمودی **ک** آن
 بجا ب می رفتی دو چند آن از آن آواز ذکر رفتی **ک**
 از بعضی مشایخ وقت رخصت و اجازت کلاه و خرقه هم یافته
 بود **ک** چون حالات ذکر دل و بیان امام ربانی معلوم شد
 که مرد مستعد ظاهر میشود **ک** اما درین استبلا از ذکر دل و مکتب
 از آن اجازتهای بی حاصل که دیدی حجاب ترقیات او گردید
 معالجه او سلب این حالت است **ک** از دل او دیگر وزی نگذشت
 آن ذکر از او چنان سلب کردید که هر چند به تکلف خود را
 میداشت

میداشت سو و مند بود بیج فایم نمیدید حیران شده
 مینالید و اشک میبارید و برضمون این مصرع میسر آمد **مصرع**
 هر چه اندر سینه بود انظره طرار برود **ک** چند روزی او را این
 حال گذشتند **ک** و بندار که در سرداشت از او با کمال
 و معامله او بسیار انجامید **ک** آن امام ربانی چون مادی بوسی را
 دیدند مهربان شده او را طلبیده باحوالات مخفی خواسته
 بمقصد اصل رسانیدند **ک** و فرمودند که معامله باطن باطن باید
 نقش بندیه عجی قافله سالار اند **ک** که بر بند از ره پنهان بحرم قافله
 از دل سالک ره جاذبه صحبتان **ک** می برد و سوسه خلوت کرجله **ک**
 همیشه از آن بسته این سلسله **ک** که ربه از حیل چنان بکشد
 سلسله را و نیز در اینجا آورده است که خواجهمسعود برادر خود
 آن امام ربانی بود چه سیه لقبه چهار رفته بود روزی سر از
 مراقبه کشیده گفتند که متوجه احوال محمد مسعود شایم صورت **ک**

بنازه کی فوت شده است در نظر آمد **که** همان روز را تاریخ نوشته اند
 بعد از چند روزی خبر آمد که خواجہ مذکور در چند روز وفات کرده اند
 در همان روز که آن امام ربانی فرموده اند همان روز وفات کرده اند
در حضرت اقدس آورده است که آن امام ربانی روزی بی کار
 خود را گفت که تو خلیل الله و فلان درویش نیز خلیل الله **بود**
 ابراهیم خلیل الله در ایصال صلوات الرحمن **بود** در اینجا در خاطر گذشت
 هر چند فرموده آن امام ربانی کافی است اگر امر معلوم میشد تیر **بود**
 در آن شب حضرت ابراهیم خلیل الله صلوات الرحمن را دیدم و آن امام
 ربانی دست بر دوش من را گرفت و پیش راکر فرمودم حضرت خلیل الرحمن **باشد**
که بعد از دیدن این واقعه باستان بوسی آن امام ربانی رفته **بود**
 این واقعه را بیان عرض نمایند که پیشتر از وی آن امام ربانی **بود**
 او را ظاهر کردند و گفتند که بخاطر تو چنین گذشته بود از آن جهت **تو**
 بزیارت حضرت ابراهیم خلیل صلوات الرحمن مشرف گردانیدم **که** و **ند**
 همه سالگان

همه سالگان این راه را علم بدقیق احوال خود مشرب استعدا
 خود میدهند **که** لابلکه در قرون کثیره یکی را از اکل خواص بارگاه **نویسن**
 دولت عظمی و نعمت قصوی می نوازند **که** بعد از آن حکایت کرد **که**
 شیخ نجم الدین کبریا قدس سره که قطب وقت بود نمیدانست که **بر**
 که ام نبی است برای تحقیق این معنی یکی اصحاب خود را به ملازمت **برد**
 که این علم و احوال را بر وی از آن داشته بوده اند فرستاد **که**
 بزرگ بگردیدن گفت او را که آن چه بود که توجه میکند **که** آن **مید**
 خاطر شده بخدمت شیخ قدس سره بار گردید **که** و ماجرا را معروض **داشت**
 شیخ خوش وقت گشت و برخواست و رقص کرد **که** و مرا خبر داده **که** **بر**
 حضرت الله هم موسی المشبر علی بنی علی علیه الصلوٰۃ و السلام **که** **ند**
در اینجا مسطور است که یکی از اصحاب این **ان** را بخاطر رسید **است**
 آن امام ربانی همیشه خود امام میشوند و همیشه **که** **است**
 کشف دریافتند **که** و با گفتند که بخمال تو خطور کرد **که** **ان**
 همیشه

خود امام شود و بهر صفت که بداند که شافعیه مالکیه بر آنند که بجز خود
 فایده نماند چنانچه برینست و در او نمیدارند که طه اخلق فایده میخوانند و
 صحیح نیز دلالت برین معنی دارد که و امام عظیم قزاق است امام راقه است
 مقتدی راقه است فایده نیز غمناکند که و جمهور فقهای حنفیه برین
 مگر بعضی وقت مخصوص بخود راز داشت که چون همها ممکن سعی جمیع مذا
 دایم که در صورت خود جمیع مذا هیبت میفرستند مگر اینکه خود امام با
 که چون این کرامت را شنیدند لغوه زمان در قدم ایشان افتاد
 اگر جمیع اصحاب بر آمد پست راز درون پرده ز زندان است بر رخ
 کین حال نیست صوفی عالمقام را که **کرامات نیز در آنجا است که مینا**
 زمین یکی از مخلصان آن امام ربان را غصب نمودی آمده در بارگاه
 پناه فلک استبانه آن امام ربان عرض نمود که ایشان ساعتی مرته
 فرمودند که برو خاطر جمع دار که آن مهر طالع مقهور خواهد گشت که
 چند روز گذشته بود که بعضی اهل کفر قمار شد و تغیری در رسید
 در زندان

و در زندان افتاد که هجده سال در زندان بود که عاقبت بعد از آن
 تمام مرد نظم بادم شیران تو بازی میکنی که با ملائک که تازی میکنی
کرامات در زبده المقامات مذکور است که در سفر آن امام ربان
 بر سرای تزلزل کرده بودند ساعتی مر افشیده فرمودند که مرئی
 گردید که در این سرای مروزیلیه روی خواهد داد که بر عاقله اهل این
 سرایت خواهد کرد که یاران را خبر کنند تا این دعای شهبوره را بخوانند
 دعای این است **اعوذ بالله بکلمات الله التامات کلهم ان شرنا خلق الله**
آخره بخوانند تا از بلا محفوظ مانند ازین ملفوظ ساعتی شده بود که ناگاه
 در بعضی خانهای آن سرای آتش افتاد و مستعمل گردید چنانکه از اطفا
 آن مردم عاجز آمدند که و تمام آن سرای آتش رسید و بسا خانها
 و بسا متاع با هم بگریخت و هم بگریخت رفت که مولانا عبدالمؤمن لاهور
 که فاضلی بود از مریدان و باقی اموال و تمام سوخت و خود را نیز از حریق
 ایشان رسا رسید که آن امام ربان مولانا گفت مگر شمار از خواندن تا

دعا اطلاع نداده بود که امده شهاب وقت رفت گفت تا مرا کسی خبر کرد که
 آن امام ربانی از عدم خبر مولانا یاران را عقوبت نمودند **که هر کسی این دعا**
 را خوانده بود اسبابی بسببت ماند و آتش نزدیک می نیامد **که**
کرامات نیز در آنجا مذکور است که یکی از امر امریه آن امام ربانی بود **که**
 شنود که ایشان در منزل پادشاه رفتند دل شکسته فرمودند که **باید**
 خوب نیت که بمنزله آن نیابردند **که** آن پادشاه خواب دید جمعی از **عاشق**
 بغضب سیده بوی در آد بخینتند **که** دستها و کاردها بر سر او
 برکشیدند **که** گفتند که ترا قدرت آن نیست که بان امام ربانی
 اغراض کنی **که** ایشان بخانه پادشاه از برای حاجتی مسلمانان
 رفته اند که حاجت مسلمانان را بر آورند **که** منچو استند که زبان
 او را ببرند تصرع و توبه بسیار نموده تا او را گدازند **که** **شدند شوی**
 پس تو ای ناشسته بر وجهیستی **که** در نزاع و در جد بستی **که**
 حسن تو از حسن من کمتر است **که** که دل تو زین جیل رهبر سخت **که**

کرامات

کبریا

کرامات در آنجاست که آن امام ربانی قدس سره در اجماع بودند
 که ماه مبارک رمضان آمد **که** هوا بغایت گرم بود **که** و هنگام باریدن
 برسات بود شبها باران فرصت نمیداد تا بپرودن لیس بجا غار
 که آرزو **که** عادت آن امام ربانی قدس سره این بود که در هر رمضان **که**
 کلام شریف تمام میکردند **که** بر زبان مبارک جاری شد **که** **که**
 چه شود که شبها تا آخر رمضان شریف باران تو ترا و حج و ختم های کرد **که**
 داده ایم بپرودن لیس مسجد نجوا **که** دیگر تا آخر رمضان در شب هر کس **که**
 نیاید **که** در ترا و حج و ختم بار بپرودن میکند **که** چون ماه شریف و ختم **که**
 از بعد انجام یافت **که** بعد از آن باران باریدن گرفت **که** **که**
 بد آن کرامت الشریف **کرامات نیز در آنجاست** که همان مسجد **که**
 ذکر یافت **که** یک یوارش میل بغلین داشت **که** روزی آن **که**
 امام ربانی در آنجا نزول فرمودند **که** مردم آن دیار آمده **که**
 را بمکان دیگر ترغیب دند که مبادیوار مسجد بافتد **که** **که**

از روز منزل

از روی منزلت تبسم نموده گفته اند که تا آنکه ما در ویش آن دریش
 مسجدیم رعایت کرده نخواهد غلطید **و** روزیکه میان آن مسجد
 برآمده رفیقم آن زمان خواهد غلطید **و** آن چنان شد که فرموده
 بودند **و** روزیکه از آن مسجد برآمده سفر کردند و از چهارات آن مسجد
 سوار شدند **و** که ناگاه دیوار آن مع سقش بر زمین افتاد و بزرگ
بزل من منزلت تعلیمت **و** کرامات **در حضرت اقدس** **مذکور است**
 که یکی از خویشان آن امام ربانی بدر ویش گفته است که طعمی از
 ما برای خدا بخت اند **و** چندی را طلبیده ایم شما هم همراه آنها رفیقم
 آن در ویش اجابت نموده همراه او رفته است **و** طبق با حاضر نموده
 در صحن خوردن طعام آن خدا نافرمانی که خویش آن امام ربانی بود
 به نسبت آن حضرت بنیاد شکوه و شکایت آغاز کرد **و** بناگاه **سقف**
 کرامات دیگر ایشان منقطع شده اعضا او از هم جدا
 بر چه بر چه گردید **و** آن در ویش دیگر یاران را که دعوت کرده بود
 همه بر خود لرزیدند

همه بر خود لرزیدند **و** از آنجا بهول و دهشت تمام آن در ویش
 گفت که بیرون آمدیم و بسوی آستان عرش نشان اقطاب
 پناه سپهر اش تباها متوجه گردیدیم که آن امام ربانی در
 خود بر ضلوق عادت استاده اند **و** در قدم مبارکشان
 این ماجرا را عرض نمودیم ایشان بخانه همان مرد رفتند
 و درون خانه تشریف بردند **و** ما میان بردن آن خانه استاده
 ماندیم **و** که بعد از ساعتی بر آمدند **و** آن مرد که مقطوع الا
 شده بود دیدیم هر تن در دست و سلامت همراه آن حضرت
 بر آمدند و خیلی رله متابعت نمود وی را و دواع فرموده **و** بزرگ
 رسیدند **و** ما میان در حیرت گم گشتیم **و** معروض داشتیم **و** بهین
 زمان او را با آن حال دیده بودیم **و** باز او را آنچنین زینت
 جواهرت یافتیم **و** فرمودند هر آنچه دیدید بنا محرمان اظهار ننمائید
مشوئی اولیا راهت قدرت از لم **و** تیجسته باز گرداندر لوله **و**

بدرچه میکوی تو خیر حضرت را **و** این ترضع کم شد این حضرت را **و**
 در رخ مهر عیب بینی کنی **و** در بهشتی ظاهر چینی میکنی **و**
 بدرجه باشد ظالم اظلمت **و** شیخ که بود عکس لونا احمد **و**
 می پوشی آفتاب کلا **و** رخت حور زیدر کاس **و**
 عیب از رد پیران **و** عیب از عیب پیران عیب **و**

که امانت صوفیان محمد کی ز درویشان صاحب و بهر آن

در سلسله حضرت سید عبدالقادر چیلانی قدس سره آورده اند
 کرده بودند **و** از وی در مقامات مسطور است که بزرگی را بان
 امام ربانی شفع آورده است که تا او را بزیارت حضرت
 سید عبدالقادر چیلانی قدس سره مشرف سازند **و** در آن
 آن امام ربانی مجدد و منور الفانای قدس سره لغا سره الا قدس
 اجابت نموده بان درویش فرمودند **و** دستار قطب را
 می شناسی همین است یاد گیر **و** اشارت بقطب که ده گفته که نیک
 آن درویش

آن درویش دیدست که از میان ستاره قطب شخړه
 سیاه پوشیده پروان آمد همچون بر شستان در لجه **و**
 آن امام ربانی قدس سره فرمودند زیارت ایشان مشرف
 که غوث الثقلین اند **و** آن درویش بنا بر امثال امر بزیارت
 بعد از آن حضرت غوث الثقلین قدس سره رخصت شدند بان
 بجانب ستاره قطب متوجه گشته **و** در رون ستاره قطب **و**

که امانت الاولیای **و نیت شک اندر که امانت لی **و** در عقاب**

کن نظر کرفاضلی **و** کیت کا فرنج بزیارت شیخ **و** کیت مرد در
 جان شیخ **و** چون قبول حق بود آن مرد راست **و** دست او در کار
 دست خداست **و** پس به و خاموش شوار انقیاد **و** زیر ظل
 استاد که امانت در مقامات مولانا بدرالدین مسطور است که شیخ
 نورقینی **و** مولانا طاهر لاهوری در میان مبادی کتاب طلب بود
 روزی بعضی درویشان در خدمت آن امام ربانی کتاب معارف

میکنند **که** در ضیاع این هردو غریز خطور کرد ایشان حقایق معجز
 در اثنای سبق غمغیر **که** پس بار از استماع این کتاب بابت حدیث
 چه فایده است **که** اینقدر که مذکور میکنم نمایندید **که** آن امام
 فی الفور بر خطره آن دو غریز مشرف گشته بحالیت نمودند تا این بار
 از مجلس مقدس رانند بلکه از شهر بیرون کردند **که** آن هردو غریز
 بصر السیر میزدند **که** و مثبت بر دروازه آن شهر بنام کردند **که**
 دستغفار میکنند **که** تا آنکه بعضی غریزان مثل خواججه **که**
 احمد شفاعت در آمدند **که** آن امام ربانی قدس سره فرمودند **که**
 این بار که نفسها کسرتش دارند **که** معروضه است **که** **که**
 عالی صادر شود هردو غریز درون شهر آمده به تطهیر اینجاس فرمایند
 و سردابه های زیر مسجد نمایند که نفس اینها زبون شود **که** آن امام
 اجازت دادند **که** آن هردو غریز مدت های **که** دیدست **که** خود تطهیر
 می نمودند **که** تا آنکه آن هردو غریز بهر جای مسجد در شهر بودند **که**
 میگویند

میگویند **که** هرگاه مصفا ساخته **که** و تبرکیت های جلال
 و جماله کارهای این هردو غریز بجای رسیده است **که** آن امام
 ربانی در باب این هردو چنین فرموده اند **که** شیخ نور و مولانا **که**
 از رجال الغیب **که** و از بعضی درویشان شنیده ام **که** **که** از آن
 شریف آن امام ربانی **که** این هردو از قضیایند **که** چون کزیز
 نازک دل مباش **که** سخت یزند **که** چو آب گل مباش **که** **که**
که مولانا خواججه صدیق خبثانی قدس سره **که** یکی از خلفا
 آن امام ربانی بود نقل کرده است **که** **که** روزی در اکبر آباد **که**
 آن امام ربانی رسیدیم **که** بجز ملازمت فرمودند **که** **که**
 تغیری مینمایم **که** خواجگی چه حال دارد **که** خواجگی مردی بود از
 دین دار و از یاران جهت مند فقیر **که** ازین جهت است **که** حکم
 رضی الله تعالی **که** در حکمت **که** بطریق خود و در مثل روی
 زمین است **که** مرض خواجگی را اسهال کیدی تشخیص کرده است **که**

عقرب خوابیدم که آن امام ربانی فرمودند که ما هم از حکیم علی الهادی
تحقیق نمایم که فردای آن روز فرمودند هر خاطر جمعی که خواجگ
ازین مرض صحت خواهد یافت که بعد از آن ایام بر فاقه محب الفقرا
خان خانان جانب کن میرفتیم که روزی وکیل و گفت فسون
خواجگ که مرده بود که حکیم علی مرض او را داد و گفته است که در خواب
گفتم که امام ربانی مجدد و منور الفانی در باب فرموده اند که البته
خواجگ بیایف که و ما را بفرموده ایشان اعتقاد دست که آن
جواب گفت که قول این حکیم تا حال خلاف شده است البته خواه
تالله که کس نکورد من با هم در موت و حیات و شرط بستیم که بعد از
خبر رسید که خواجگ صحت تمام یافت و من شرط را بر دم که و عقیده
هنر اچندان شد که و اکثر از مردمان لشکری غائبانه مرید شدند
بعد از رجوع دکن بیعت بجهت فرزند شریف شدند که کوی خطا
ادلیاست که انجمن دانش حکیمان را کجاست در حضرت القدر

بدر الدین

بدر الدین قدس سره این کرامات مسطور است که مولانا مدعی الله
جکی از کبار خلفای مجدد و منور الفانی قدس سره بوده اند که
در آن ایام که در برهان بوم و هنوز خرقه خلافت از آن
امام ربانی قدس سره نیافته بودم که و طالب مبتدی بودم
در خدمت سید عیسی مراد از مشاهیر و مشایخ آن دیار بود
رفت آمد میکردم که مراد در صحبت او جذبی پیدا شد که خواستم
با وی بیعت کنم و طریقه بگیرم که و شیخ نیز قرار داد که طریقه خود
بگویند که درین اثنا که شیخ مراد خلوت برد که منی است که مرا
ذکر سلسله خود نماید که آن امام ربانی مجدد و منور الفانی قدس
صده اند را غنا چشم سرفتی سین دیدم غضبناک طپانچه بر روی
چنانچه ایشان برضای این پیمان پیدا گشت که و آنچه چشم دیدم
شیخ عیسی نیز دید که و از دهشت و وحشت این معامله بر خود متر
و گفت ای فلان با وجود چنین برکات صاحب غیرت و کرامات

چرا قصد انابت بجای دیگر باید کرد **ک** با الفور برخواستند و گفت
 بروید بطریق تحقیق بر دستیکه خفه مشغول باشید **ک** و مرا بر سبلا
 خوشتر یک مسازید **ک** **امات در یک از مصنفات خود مولانا طاهر**
بخشی قدس سره یکی از خلفای آن امام ربانی قدس سره الصمد
 بود که کرده است که آن عالی حضرت پنجاه میکه مرا خرقه خلافت نموده
 بیچون رخصت فرموده اند **ک** چون بوز نام شهیدیت از شهرهای **سینا**
 در عین رخصت گفته که آنجا برده که از تو آنجا فرزندی بظهور آید
 چکی از آنکه اولیای حق باشد **ک** غلظه **ک** لیکن بعد از سی سال **سینا**
 خواهد آمد **ک** پس از سی سال حسمان و تعالی مرا فرزندی کرامت کرد
 در علم ظاهر و باطن و تجرید و تفرید از من گذرانید **ک** و صاحب کرامات **ک**
 و خدیو مقامات عالیه است **ک** چنانچه کرامات بی امل این دیار **ک**
 من شمس است **ک** **در حضرت القدس است** که مولانا میر کشیج که علامه **ک**
 بود و استاد مقرب پادشاه وقت بوده و بخدمت مجدد و نورالافتاب **ک**
 قدس سره

قدس سره سخت منکر بوده اند از آنکه از بعضی شنیدند که **سینا**
 مرتبه خود را از مرتبه حضرت ابابکر صدیق رضی الله تعالی عنهما
 فوق میدانند **ک** در آن ایام که نوپهند و ستان آمده در
 منزل کردند **ک** اتفاقاً او را ملاقات مجردی افتاد که قبل ازین
 بی باک و چندانی تقید با وضاع اصلاح نداشت **ک** او را دید
 بجلیه صلاح و تقوی آراسته و سیماى خدا طلبی حق پرستی **ک**
ک سبب آن را پرسید **ک** او گفت بخدمت مجدد الف ثانی **ک**
 آورده ام **ک** سبب آن صحبت ایشان باین دولت رسیده ام **ک** مولانا
 مذکور گفت از ایشان چنین حرف شنیده ام **ک** اگر راست باشد
 صحبت ایشان ترا چه اثری خواهد بود **ک** آن مرد گفت این حرف
 شنیده خلاف است **ک** زنهارنا فهمیده انکار میار که ایشان
 قطب عالمیانند **ک** مولانا می مذکور گفت که اگر ایشان قطب باشند
 نیت کرده بخدمت ایشان میروم **ک** اگر بر نیت من مشرف گشته

بجواب هر که ام مرا آگاه سازند پیشک قطب خداید بودند و جلد
 ارادت و مریدی ایشان را در گوش جان خواهم کرد **که چون**
 آن امام ربانی مشرف شد در عرش در اعضایش فاشه و حجت ال
 فرد گرفت **که** ترسان لرزان مولانا پاپوس مجدد و منور الفانی
 گشت **که** و آن مکتوب که مردم تو بهم و توقع بایشان بر صدیق اکبر ضعیف
 تعالی نمیگردند **که** آن امام ربانی قدس سره همان مکتوب از زیر بار
 بر آورده بر دست مولانای مذکور دادند **که** چنان چنان نمودند که
 قافیه ریثت شک در دل مولانا ماند **که** بعد از آن فرمودند که مولانا
 پدر شما خلدن فلدن و چنین و چنان بود **که** و جد شما چنین تا رشت مولانا
 نام برده و فضایل آنها را بیان نمودند **که** و حال آنکه بجزمت ایشان بر کرا
 بنمودند **که** بعد از آن مولانا میخواست که از جای خود بریزد و در دل
 افتاد که بر دوشی ضرر در دل اشتم ایشان مشرف شده **که** لیکن
 ذکر خواوند محمود بود ماند **که** در حال آن امام ربانی رو مولانا کرد فرمودند

خواوند

خواوند محمود پیرزاده ماند **که** و جدیه موروثی دارند **که** چون مولانا
 این سه کرامات را در یک مجلس آن امام ربانی قدس سره مشایخ
 کرده لغوه زده بچود افتاد **که** بعد از ساعتی با خود آمده بدولت ارادت
 کردید **که** آن امام ربانی قدس سره مولانا گفتند که نزد اهل انکس و انکس
 از وی طلب نمودن نامبارک است **که** زیرا که اهل انکس همیشه در حال خود
 داین پت شهادت این معنی است **که** پت کی پرسید از آن گم کرده فرزند **که**
 که ای روشن کهر هر خود مند **که** ز من شش بوی برهن شیدی **که** چه در چا
 ندیدی **که** یکصا حال تریق جهان است **که** گهر پیدا گهر دیگر نهان است **که**
 گهر بر طهرم اعلی نشینم **که** گهر بر شیت پای خود نه پنجم **که** اگر در دوش بر کجا
 سر دست از د و عالم برفت ندی **که** کرامات مولانا بیدر علیهم در کتا خود نویسد
 در پای من داغهای سفید از بر صید شده بود **که** حیران و پریشان
 گاه بخاطر میر سید که وطن را بگذارم تا رسوای اهل وطن نشوم **که** روزی
 امام ربانی قدس سره راضلوت یافتیم **که** و آن داغهای برص را با آن امام

بصد جیرانی و پریشانی نمودم **که** فرمودند که هیچ غصه نیست و هم نمی که
 انشاء الله تعالی بر طرف خواهد شد **که** فیروز علی قدس رسایندم
 یکی بر طرف خواهد شد کفش فردا **که** چون صبح شد دیدم اثر آن
 آثار آن دهانمان دست و پا می صحت شده است **که** شکر تو را ^{چون}
 بجا آوردم **که** و ایمان و ایقان بکرامت و عظمت آن امام زمان
 برده گشت **بیت** این کرامت را بگردیم آشکار **که** کرد و همت
 اندر وقت کار **که** تا که آن سجاره کان بدگمان **که** روزی که در انداز
 آسمان **که** من تیرانی این کرامت با پیش **که** خود سینه داده ام از آن
 خویش **که** این کرامت بهر ایشان دادم **که** این چراغت بهر
 بنهادم **که** تو از آن بگذشته **که** هر گز تن **که** ترسی از تفرق آنرا
 بدن **که** و هم در تفریق سرد و پاز تو رفت **که** رفع و هم سر رسیدت سخت ^{فت}
که تا هم در کتاب مولانا است که شبر در ایام و بادر گلوی البریه ^{شکست}
 طاعون ظاهر گشت و تب محرق در گرفت **که** از جهت اطفال صفار
 داشتم

داشتم بسیار جیرانی روی نمود **که** آخر باطن فیض مطن حضرت امام زمان
 مجد الفنا تا متوجه گشتم **که** آن حضرت حاضر شدند **که** فرمودند که ما
 که در فتن جای خانه ابله شما نبوده است آن را صدق کنید **که** ان شاء
 ازین بلا صحت خواهد یافت **که** این حرف گفته غایب شده **که** من از
 خود پرسیدم که آیا آنها هست در خانه گفت آری **که** در فتن جا
 خانه هست **که** همان جای که مجد و نور الفنا فتن داده بودند از آنجا
 نان بار یافته برده **که** ما کین دادم **که** وقت صبح بود که ترش بر طرف
 دان شکنج طاعون غایب گشت و او را صحت روی نمود **که** ^{کلمات} ^{سخت}
 که روزی یکی از منکران این طایفه گفت مجد و نور الفنا نمیکویند **که**
 سلطان الاولیا خواجه بهاء الدین نقشبند قدس سره در بیوف ^{می} بود
 خدمت من میکرد **که** و مرا از استماع این سخن تعجب روی نمود **که** ^{معا}
 که ایشان چنین نفرموده باشند طریقه ایشان نیست که این حرف
 بر زبان رانند **که** اتفاقاً در آن ایام بطاعون گرفتار گشتم **که** ^{بدر} ^{شد}

مرض دیدم که ملائک برای قفس روح من از آسمان فرود آمدند **درین**
 آشا حضرت خواجہ بہا الدین لفظ بند پیدا شدند **و بلائیکہ خطاب**
 فرمودند کہ این سید زادہ را حیات بخشید و شما باز کردید **فی انظار**
 ارواح پر رسیدند کہ سبب چیست **فرمودند کہ** اگر وی از علم میرفت
 کس کا فرمیشدند **بعد از ان بمن رو کرده فرمودند** اگر محمد ^{الف} نور
 ناز این سخن را کہ طاعت نقل لفظ نکفتہ باشند **اما در جواب ایشان** ^{سید}
 سبحان و تعالی از ان ہم عالی ترست **کرامت** در حضرت القدر ^{مولا}
 کہ تاجر صالح کہ سکن کی از قریہ ہای سجایوید **فرمودند** کہ ^{مجت}
 با حضرت غوث الاعظم سید شیخ عبدالقادر جیلانی قدس سرہ ^{ابو}
 ہمیشہ بعد از صلوات ختم فاتحہ بروج پرفوج غوث الثقلین ^{مجت}
 بجز و انگ در بدان غوث آفاق عرض حاجات خود فرمودم **و باور**
 و ادکار سلسلہ علیہ قادر یہ استفعال استم **فرمودند** کہ ^{شیخ الثقلین}
 سید عبدالقادر جیلانی قدس سرہ بن النعم و الیفظ دیدم و دود ^{بای}
 مبارک بوسیدم

مبارکش بوسیدم فرمودند در ظاہر نیز بر کفتن از ضروریات
 این را بہت **فرمودند** کہ دم بہرہ از شیخ این زمانہ اکل باشد
 امر فرمایند تا بخترا و پوت کنم **فرمودند** کہ شیخ احمد سر مہندی
 پوت کن **کہ** جامع علوم ظاہر و باطن بہت **در مای** ^{واج}
 معرفت بہت **و آراستہ** باعمال صوری و معنوی بہت **فرمودند**
 درین عصر در سہ قطبیت خرا د گیری نیت **فرمودند** علی الصباح
 متوجہ ببارگاہ ان قطب الالقطب گشتتم **تا آنکہ** لصبہ اقطاب
 پیوستم **فرمودند** میخواستم در این واقعہ را عرض غایم **فرمودند** کہ
 یک پیکارین واقعہ را بیان نمودند **فرمودند** کہ چنانکہ دیدہ بودم ہمہ را
 ظاہر ساختند **فرمودند** کہ آخرا این در ویش را بجز بہ و سلوک خواستند
 و کار مرا باندک وقت با تمام رسانیدند **مشوی مولوی معنی**
 شیخ فعال فی التوجہ **فرمودند** کہ با مریدان دادہ پی گفتن سبق **فرمودند**
 دل بہت **دچوموم نرم رام** **فرمودند** کہ ہر او کہ نرم سازد گام نام **فرمودند**

آدم چون نور گیرد از خدا **ک** هست موجود ملائکه اجتناب **ک**
 نیز مسجد کسی کو چون ملک **ک** رسته باشد جانش از طغیان **ک**
 این تن آوده گرد جوض گرد **ک** پاک کن گردد برود جوض مرد **ک**
 پائی این جوض پی بیان بود **ک** پائی جسم کم میزان بود **ک**
 ز آنکه دل جوض است لیکند **ک** سوی در یاراه پنهان **ک**
کرامات در ذبده القامات مذکور است که مولانا حمید الدین
 از ولایت بنکاله از برای تحصیل علوم دینی شب بیدار بود
 بعد از فراغ تحصیل علوم متوجه وطن مالوف شد **ک** چون بد است
 رسید در جوار مولانا عبدالرحمن مفسی کالی منزل گزید **ک** از مولانا
 مذکور استماع دارم که گفت چون مولانا حمید الدین در علوم ما **ک**
 دیدم با هم صحبت کتاب میان میدادیم **ک** روزی تقریباً **ک**
 شد مولانا حمید الدین را برین طایفه منکر و معترضانم **ک**
 سبب اعتقاد این طایفه بود **ک** بر مسئله توحید وجود بجز حضرت محمد **ک**

الفتاوی

الفتاوی قدس سره موحی الیه را منکر تر از همه دیدم **ک** از مقوله **ک**
 روزی گذشت که آن امام ربانی از سر منهد با کبر آباد **ک**
 و در هم سایگی بمنزل گزیده اند **ک** چون مولانا حمید الدین **ک**
 باضطراب تمام بخانه ناآمده گفت لجال من ازین بجای **ک**
 مینمایم **ک** بعضی از او رسالت من نزد شماست **ک**
 باعث نقل مکان شد **ک** گفت شیخ احمد سر منهد **ک**
 مرد صالح و عالم و بزرگوار این ناخوشی شمال یار نار زیباست **ک**
 گفت من با ایشان اندک آشنائی دارم ناچار در جوار ملاقات
 روی خواهد نمود **ک** اگر جمع نشویم مشکل اگر سویم از آن مشکل **ک**
 آمدن این قلم شیخان ندارم **ک** و این گفت من حضرت **ک**
 بعد از دوروزی جزوی مانع بود بخانه ما آمدن با هم **ک**
 علم در میان میرفت ناگه یکی آمد که اینک حضرت ایشان **ک**
 استاده اند **ک** مراجعت فرود گرفت که آمدن ایشان **ک**

رسایر

و مولانا حمید الدین از آمدن ایشان متغیر گشت **مومن** با استقبال
 بر آمدن آن حضرت در آمده نشدند **و فرمودند** هر با شفا ایام
 عرض کردم که ام سئد با شرف از حضرت پوشیده بود **و فرمودند**
 چون شما مشغول احتیاط این است که از شما پرسیده شود **و بعد**
 ادای سئد در آن در غایت ظهور و آشکارا روی بجانب مولانا
 حمید الدین کرده فرمودند که های مولانا حمید الدین اینجا بیاورند **و**
 کیفیت تمام بجانب مولانا دیده ساعتی مرا قه شدند **و آنجا** برخواستند
 هر چند التماس نمودند که از برای خادمان سفره آرند **و پذیرفتند**
 و برخواستند بجمعیم ایشان تا بیرون دروازه شدم **و گمان** من آن
 مولانا حمید الدین از جای خود هم برخواستند **و دیدم** که ایشان
 از قفای حضرت ایشان گریان گریان بر شک افشان میروند **و بغایت**
 هجرت رویداد ناچار من هم در آن از قفای در آمدم که با فقار **و بر**
 شکسته گداز آم تمام در قفای حضرت ایشان میروند **و آن**
 باو غیر ملتفت

باو غیر ملتفت با چنان مختبر ل خود در آمدند **و مولانا حمید الدین** بر در
 گریان و حیران و دو الیاس و ناکس الریس ساده بماند **و بعد**
 مدتها و را طلبیده تائب تعلیم طریقت و اعطای جذب نسبت
 و تاجیدی مغلوب و مشغول آمدند که آشنائی با کتب خویش **و**
 از خاطرش با الکل رفت **و بعد** از چند روز آن امام ربانی **و**
 دارالارشاد سر نهادند **و هم چنان** پیاده و پای خود
 ساخته از ابر آباد تا سر هند که بست روزه راه است **و در** آن
 مبارک آن امام ربانی برفت **و مولانا عبد الرحمن** کاتبی که
 ناقل این منقول است **و گفت** مرا مشاهده این کرامت **و**
 ساخت و آمده مرید شدم **و بعد** از شرف ارادت کی از امام
 در حق آن امام ربانی اعتقاد درست نداشته **افزون** پرسید
 شما از علماء و عقلای روز کارید **ارزش** چه کرامت دیده اید که
 و هنوز بزرگی آن امام ربانی مشهور نشد **بود** **و** کفتم با جماعه

از اهل علم هیچ کرامت در کسب ازین ندانیم که عالم عامل باشد
 و در متابعت آن سرور صلی الله علیه و سلم اعتقاد او علما و عمال کاتب
 باشد از اکابر این روزگار دیرین بود چون ایشان ندیده و
 گفت این اعتقاد بلا علم است که کرامت بگویند که مناسب حال
 همه باشد که من قصه مولانا حمید الدین را بگفتم متعجب شده اند
 بیعت مشرف شد و مولانا حمید الدین بر عقده ان توحید وجود انکار
 تمام داشت و آن انکار او منجر لقب بعض اولیا کباری باشد
 وقت تصرف آن امام ربانی نسبت توحید وجود بر پنج بردی مستولی
 شد که بهر شئه از ایشان عشق بازی خاصی داشت و در هر کجا
 و سکنات هر آنکه و هموان که اخته میرفت و سلطان الحفا
 میر محمد نعمان که فضل اکمل خلفاء آن امام ربانی است حکایت
 کرده که در آن ایام روزی با اتفاق مولانا حمید الدین بجای میر فتح محمد
 حیوانی افتاده بود مرده و دندانهای وی و اماره مولانای مذکور
 شوریده گ

شوریده گی و حالتی عجب از دیدن او در گرفت که و کفایت
 این چه اداست باین کسوت در آمدن و خود را چنین
 با الجملة سلطه در عقبه علیه آن امام ربانی بخدمت کاری و ادب
 بسر برده و احوالات عجیبه و مقامات غریبه بهم رسانید و آن حضرت
 تعلیم طریقت داده و بطنش فرستادند چون نسبت مشایخ است
 اسرار هم که در وقت خلافت خود غایت میکند که مولانا در خصوص
 کفشیای مبارک مرا کافی است و حسب اللماس کفشی کبابی مبارک
 غایت فرمودند که مولانای مذکور آن را در دپان گرفته رجوع لقیقه
 کرده مرخص شدند و تا حال در آن دیار فراموش است که در آن
 و ارباب امراض در الحجاج مشکلات و شفا علیل مرانند و بر ادب
 می رسند تا بجهت احتیاج اطباء در آن دیار کمتر است با الجملة مولانا
 دولت آن کفشیافت هر چه یافت است اگر خاک ازین در بر سر آید
 مرا بهتر ز خدین منسراید در حضرات القدر مولانا بدر الدین مستور

در آن ایام که آن امام ربانی بظاهرتش تشریف برده بودند عالم معبود
 مولانا جمال تلوی بخدمت ایشان آمدند و پرسید که مثل شما در
 جامع علوم ظاهر و باطن در عصر روزگار پیدانیت مستجاب
 وجود که بظاهر مخالفت شرع دارد و بسیاری اولیا بر آن
 حال این نزد شما چیست که آن امام ربانی توجبه و تصرف در کار
 آن حال بچنان عطا نمودند که در گوش مولانا کلمه چند فرمودند مولانا
 طاق نماند و اشک چون برین از چشمان میرنجست که بغیری
 در بشیره او راه یافت مانند تغییر ارباب کرد اصحاب چه که آخر سبط
 شده دست در قدم مبارک ایشان زد و بشرف بیعت مشرف
 گردیدند و نازم بدین تصرف عالی هم مثل مولانا جمال که علامه دهر بود
 بمقامات معقول ساختن دشوار بود که در آن حال انجمن نمود
 بدان مقام که از آن پرسیدند تا نیندند که ویرت شک مولانا
 بر عطای حالت جذب منافع گردانیدند که امانت در پیش که هنوز بیعت
 آن حضرت

آن حضرت

آن حضرت نرسیده بود عرصه داشت نمود که اصحاب پیغمبر علیهم
 یک صحبت هر از آنکه اولیا فضل باشند شصت که مکر در او
 صحبت ایشان را حالتی روی میداد که جمیع اولیا شرف نیست
 داشت که حضرت محمد منور الفنا مقدس شده در جواب فرمودند
 که حال این سوال منوط صحبت موقوف بخدمت که بعد آن در وقت
 و صحبت مشرف شدند که بروی حالتی روی داد که در شرح و بیان
 و آن حضرت فرمودند که امر و زورق ترا گردانیدیم که احوال تو
 دیگر گرفت فهمیده با سیرانه که سرد قدم ایشان مانده برخاک آن
 بوستان اقباس انوار و داشت است از جوی دیده دل در آن
 برکش دکرامات مولانا بدر الدین در کتاب حضرات اقدس
 رحم من در سفر اصفهان در زمان رجوع غفله او را رویداده فله
 از نظرش غایب شد و از قافله جدا افتاده که غیر از دست و جان
 چیزی در نظرش نماند در آن حیران و پریشان و گریان بچهره جنبیده

داشتری از آثار قافله نمیدیدند و از زنده گانی خود رانامید سخت
 و بر لب آبی رسیده طهارت کرده و تضرع و نیاز تمام بجناب آن
 قطب انام دیده بردوخسته و طلبید از آن امام ربان برخواست
 دیده است که آن امام ربان و منور الفانای قدس سره الصدوق علیه السلام
 عاقلی سوار سپه اشندند و دست او را گرفته در قیچی خود سوار کرده
 اسب بجهانیده او را بقافله رسانیده اند و از سپه فرادرده خود
 شده اند که **کرامات روزی بر زبان مبارک آن امام ربان جاری**
 شیخ فرمل ادیده هر شود که در غاری افتاده دست پانیزنده بعد از چند
 خبر آمد که شیخ فرمل در بعضی انجبال نواحی سرسبز رسیده بود و ناگاه بر
 رسیده و پایش لغزید در غار افتاده و هر چند دست بازده که برآید
 در نیمه اسناد هفتالی از دور دیده و مجردم خبر رسانیده رفته اند و بر سر آن
 کشیده اند و شیخ فرمل از یاران قدیم آن امام ربان بود قدس سره
کرامات علامه دهر مولانا عبدالحکیم سیالکونی مرقوم نموده است که
 سبب سبب

سبب سبب که من سببک را در استان امام ربانی مشاهده این خوارق
 بود که شکر آن امام ربان را دیدم که بمن این آیت خواند **اللهم خذهم**
 در ضمن خواندن آیت تشریفی کردند و دل مرا جذب فرمودند چنانکه در آن وقت
 ذکر یا فتم که مولانای مذکور مدت پاس شش سال نسبت میداشت و آن
 ایشان را استفاده و سفاضة مغموم و هموان هم فرموده و حضرت محمد
 الفانایم که تا آنکه از سیالکوت آن مرید شد و بدولت حضور
 و ولایت پرنیز تعلیم ذکر گرفت و بشرف دولت بقا و فاشرفی گردید
کرامات از غفران پناه شیخ عبدالحی دهلوی که علم علما و هندوستان
 تصانف و شارح مشکلات شریف بوده و بان امام ربانی هم پیوسته
 منقول است که چون حضرت پیرنگ در وقت ارتحال شریف جمع میداد
 و فرزندان خود را بجهت حج و منور الفانای سپردند و خود سفر حضرت
 در پیش گرفتند و همه خلفا و فرزندان و مریدان حضرت خواج
 با این ناطاعت کردند که **مگر شیخ عبدالحی دهلوی** شارح مشکلات

شرفی که در او احوال اطاعت نکرد بلکه هم سری کرد و عداوت
 پیش گرفت و آنچه حقایق و معارف که از آن جناب رومی یافت
 و در سلسله تخریر مورد امر بر زبان شیخ عبدالحی مذکور رساله‌های
 و مردم را شهرت میداد تا شبی در خواب دید که فرشتگان
 عذاب پنجه‌های آهن در دست گرفتند کرده اند و به عموهای
 عذاب میکنند و حضرت خواهر پسرنگ باقی با الله در بر سر حضرت
 و بان فرشتگان میفرمایند که این را خوب عنایت کنید که منکر است
 شیخ مذکور بصد زاری و جزو نیازم گوید که منکر شماست و مرید
 هستم و دست بردن پاک شما میزد هم حضرت خواهر قدس
 گفته اند که شیخ احمد سرسندی که منکر است گوید که منکر ما و جمیع اولیا
 هستم و زود باش این عداوت انکاری که در دل داری مستغفر
 و بر کرد و اطاعت و کن و او نیز توبه کار گرفته است حضرت خواهر
 قدس سره بفرشته کان گفته اند که اکنون این مرد ازین کار و فعلش
 تائب گویید

تائب گردید این را بگذازید چون شیخ عبدالحی مرتجع الحال از خواب
 بیدار شده در جست وازد و پشت و خوف در اعضا اش متورک شده
 و استغفار بسیار نموده و رسالی که در کلام قدسیه آن امام ربانی
 نوشته بود در همه ادراب انداخته و چون نموده پای پیاده گریان
 و خردش آن داشت که نشان از مدعی سبب مندرفته و بیعت آن
 امام ربانی نموده گشته و سالیها در آن حجت نشان آن قدس
 صفای آن خدمت کرده تا بجز اولیای رسیده که امانت در حجت
القدس مولانا بدرالدین مذکور است که از شیخ عبدالحی علامه دینی
 هر گشت روز در مجلس از علمای وقت حاضر بجهت و تقریب سخن
 از مجد منور الفنا فی در میان آمد آن عالم اظهار انکار می نمود کرد
 با او گفت هر چه بسیار شیخ صحبت داشتند و احوالات بزرگان در
 و از خوابان شونده ام اما آن صفای وقت و اتباع نبوی و خوار قاست
 شکر که از ایشان دیده ام از دیگر ندیده ام و نشینده ام

عالم مقدمات دزد را در پیش آورد **ک** آخضه گفتم بپایندید و وضو کرده
 مصحف مجید بکشایم هر آیت که بر اید فال حال ایشان باشد آن
 عالم پسندید **ک** و هر دو وضو جدید ساختیم و دو گانه ادا نمودیم بعد
 آن عالم مصحف را بر دست گرفته به وجه تمام و خضوع تمام بکشاد
 آیت کریمه بر آمد **لا مجال لایلیهم تجارة ولا بیع من ذکر الله**
 آن عالم را حیرت در گرفت و از مقالات خود نامدگشت و آمد
 خریدش و همه سپاس حق بجای آوردم **کرامات در زبده المقامات**
مولانا خواجہ شام کشر قدس سره مذکور است که سید جمال کازرازی
 ذوق و حال بود و خداوند صدق و مقال از مقبولان آن امام ربانی
 باین حقیر گفت در یک از بودی ناگاه شیر مرا پیش آمد از وحشت تنه
 و هیبت آن سخت هر اسان شدم و از آن پیشه فرار نمودم **ک**
 ناچار التجا بجای آن امام ربانی بردم **ک** در تضرع و توجبه در نظر آمد
 آن امام ربانی غصا بر کفستان رسیدند و بردهان آن شیر **ک**
 بعضا فرو کفشد

بعضا فرو کفشد شیر از نظر من غایب **ک** و آن امام ربانی نیز نشیند
کرامات مولانا بلع الدین که یک روز خلفا بزرگان آن امام ربانی بوده
 در یک از مصنفات خود ذکر کرده اند هم بالاجاج یکا زردوستان زیارت
 تربت شیخ حر آن امام ربانی بنا بر صد و بعضی سخنان مخالف شیخ
 از آن شیخ ناخوش بودند **ک** همانا زینب رفتن بان ملاحظه اندک در دل بود
 و لکن در مراجعت آن یار ناچار بودم **ک** چون بر سر تربت آن شیخ مراجعت
 فی الفور در نظر آمدم شیر خوانم **ک** در بیان خطبه درون شد و بجا
 شیر بدیشت تمام **ک** گفتم **ک** دیدم که چشم های آن شیر بصورت چنان
 آن امام ربانی ظاهر شدن گرفت همچنین تعلم روی ایشان از رو
 آن شیر بر رویه انگشت در کمال غضب چنانکه از هیبت آن سر از راقبه کشیدم
 و زود برخواستم و استغفر نمودم **کرامات در زبده المقامات**
ک که یکی از سادات که جامع کمالات صوری و مضموی بوده و متیقه **ک**
 وقت خود شکر گفته است که از آن امام ربانی استماع نمودم تو بهیضاً

و بعد طاعت هر قدر که از دست مسلمانان پدید خود را بشارت
 نماند که ربه غازیان فی سبیل اللہ می باید **ک** ما دوسه درین
 اقصای مملکت کن بصحرای میرفتیم که تیان در نظر آمد و در جوار
 آن صحرا کس نبود بخاطر عبور نمود که بر حکم نصیحت آن امام ربانی آنجا
 را براندازیم **ک** بر آن بت خانه رسیدیم و بت را شکستیم و
 بر عدم آن بت خانه بستیم و بعضی در آن را منعدم ساخته
 بودیم که درین اثناء یکی از غرارغان بنود از دور در آن صحرا این
 دیده و دیده بابل قریه که عابدان بت خانه بودند نیز کرده ناکاه
 بجز آن کس بعضی بت بعضی بت که بر دست گرفته بخت غلام
 شدند **ک** ما دیاران مار اجرت و دهرت فرود گرفت **ک** و از گاه
 در آن محل منیش **ک** آنحضرت بباطل فیض موطن آن امام ربانی
 و از باطن شرفیانشان مدد طلبیدیم **ک** درین تضرع و زاری بگویم
 آه از ایشان بگوش من رسیده که اینک ضابطه جمیع اید که بحاجت
 شما لشکر

شما لشکر را هر اسلام فرستایندیم **ک** من پاران این معاشره را
 خبر کردم و کفار نکون سار نزدیک یک تیرانداز رسیدند که ناکاه
 از فراز بلندی جهت سوار پیدا شدند و بعبادت تمام رسیدند **ک**
 و بر جماعه کفار در اقادند و جماعه کفار رو به غریمت نهادند و ما
 حمایت کرده تا چند فرسخ راه بردند **ک** چون کفار از نظر غایب
 ما ابراهیم آن خضت کردند **ک** و آن سواران نیز از نظر غایب گردیدند
کرامات از سادات شریفه مرابعاران حضرت علی کرم وجهه
 خصوصاً بحضرت معاویه بسیار تقار بود **ک** شبی مطالع مکتوبات آن
 امام ربانی کردم در آن جا نوشته دیدم امام مالک قره علی
 ششم معاویه را چون ششم امیر المؤمنین ابو بکر صدیق و امیر المؤمنین
 فاروق ضربه شدند غنما ازین نقل بر ششم **ک** و مکتوبات را بر زمین بختیم
 و پنجاب فتم **ک** در خواب دیدم آن امام ربانی قدس سره بغضب تمام
 در رسیدند و هر دو گوش ما ببرد دست مبارک گرفته فرمودند

ای طفل نادان بر نوشته تا اعتراض میکنی و کلام ما را بر زمین می
 افکنی اگر این حرف باورنداری بیاتر از پیش امیرالمومنین علی
 کرم الله وجهه بر من بچنان کشتان کشتان میبانی برود و در آنجا ایوان
 عالی بود حضرت امیرالمومنین علی کرم الله وجهه نشسته است و من سلام
 کردم حضرت علی رضی الله عنه فرمودند که زینها الف نهها را با صحت
 علیه الصلوة والسلام تقار و بعض در دل مدار و عیب این بزرگواران
 بر زبان مبارک ما دایم و برادران ما که بکدام نیات جفا است
 منازعات در میان آمده بود اشارت بحضرت مجدد کرده فرمودند
 از نسخه ای که بزرگوار دین نیز سر نه میجو را دی گوید که با وجود این
 دل من از بغض و تقار جماعه باز نیامد و پاک نشد حضرت علی کرم الله
 وجهه بحضرت مجدد و نور الف تا خطاب کرده فرمودند که ضمیرش هنوز صاف
 سلی برگردنش نریند آن امام ربانی سلی برگردن من زدند ز زمانی
 از بغض آن جماعه صافی باقم **کرامات در مقامات مولانا بابر الدین**

در آنم

در آن ایام امام ربانی که سبله لاهور شریف برده بودند کشتی نماز خشار
 ادا نموده نزدیک یک اردیوار بای آن منزل که سکونت داشتند
 شدند فرمودند که شب چهارم سردی کمین دیوار نخواهد و نیاید
 خواهد غلطید و مردم را ازین حرف تعجب می داد که این دیوار آرد
 دیوار با استوار ترست حالا که ابرو باران هم نیت کوشک است
 آن دیوار غلطید کین سردی کمین دیوار بود و کلوز بر آن کین سردی
 ربانی بعباب فرمودند که ما شب گفته بودیم سردی کمین دیوار کین سردی
کرامات در مقامات القدس مولانا قاضی صاحب که یکی از مریدان
 و مقبولان آن امام ربانی مجدد و نور الف ثانی بود نقل کرده که این در
 وقت که در بند اکبر لوسف سا بودند در سرهند خرابه حال ایشان
 گشت مغموم و مغموم شدیم همان شب باه فغان چشم گرم شدیم
 آن امام ربانی قدس سره با چندین اردویشان در حجه شسته آمدند
 که ای فلان خرابه حال ما شهرت گرفته است دروغ است بعد دو روز

خبر تو اتره تو اول رسید صحت و سلامت من بدید شد که بعد از وفات
 اکبر ایشان از بند خلاص شدند که وساطت های بسیار در قید حیات بودند
 و هدایت مرغوبند که **امات در حضرتان اقدس مسطور است که یکی از**
 عقیدت کیش نقل کردند که مراد قمر از اوقات پیکار فاجستان بعضی شش
 چهر شده بود که چنانچه زمام اختیار از دست اده روز در دریا دریا
 خود طلب است و استم هر با وی ملاجعت نماید که ناکاه آن امام
 عیان و ظاهر گشته طپانچه بر در صرا زنده روز نظر من غایب شدند و
 در عشق در بدن من افتاد که چنانچه استطاعت وقت آن عمل شایسته
 مسلوب است که از آنچه خواسته بودم تا این نادیده شدم که **امات**
در حضرتان اقدس که مولانا یوسف کی از علمای وقت بود حضرت
 قدس سره تربیت در ابان امام ربانی خواه نموده بودند که در پناه
 اجلاس در رسید نزد یک با حضرت بود که آن امام ربانی بر سر بالین
 و موجه تمام بسلوک وی گردیدند که وی را از توجه خود درین باب اطلاع
 بخشیدند

بخشیدند و هر ساعت از حال می می پرسیدند که وی از ترقیات و
 و تلقیات که از توجه آنحضرت حاصل روز کار وی می گشت مومض می شد
 تا آنکه کار وی را تصرف با تمام رسانید که آن زمان جان بجان در
 زهی قوت زهی تصرف که امات که کار آور ایک خط بر آوردند که
جهت یک خط عنایت لای بنده لوازمی بهتر زین رساله شیخ و نماز
در آنجا مذکور است که مولا امیر نصیر از مریدان آن امام ربانی
 بود اضر کرده که والدین وصیت کرده بود که جنازه مرا بخدمت
 آن امام ربانی ببری و عرض غائی مراد اخل طریق خود ساز و در
 ایشان بود که اموات را اعطای نسبت خود می نمودند که **حضرت**
 ارتحال الدخوب وصیت او عمل کردم که جنازه بدر آنحضرت
 امام ربانی آوردم که برای نماز التماس و الله را نیز معروض
 فرمودند که در حلقه ذکر معلوم خواهی کرد و روز دیگر در حلقه ذکر
 بودم که عینم در بود که دیدم که پدرم در حلقه ذکر فاصله یکس

بخدمت ایشان نشسته و بزرگشغول سرگرم است شکر حق
 را بجا آوردم و نیز در آنجا ندکور است که سید تاجری معنی **ظاهر**
 بخدمت آنکس مشایخ رسیده بود و از هر یک که در اقبه ترا افتاد
 بسرهند افتاد **بآستان** عرش ایشان امام ربانی رسیدند
 و قدم بپوش شرف گردید و اظهار طلب نمودند ایشان فرمودند که
 ذکر شما خواهد داده شد که معروض داشت که صورت ذکر را در آن
 مشایخ بسیار گرفته ام که اما معنی معرّه آن ازین درگاه درین روز
 و آن امام ربانی سر در چپ اقبه فرود بردند و او را بوجه خاص خواندند
 استغراق و فرورفتگی عظیم بروی نمودند چنانکه تا صبح دم از خود
 نداشتند **تو علی الصبح** با فاقه آمده ترک دنیا و تجرد پیش گرفته بود
و نیز در آنجا است که در پیش از آنجا که با کبریا آمده بود و آن
 ربانی در آن بلده تشریف داشتند **شیر** ملازمت شریف
 شیرین آن حضرت رسیدند و ملتزم تعلیم ذکر گردید اجابت فرمودند
 تلقین نمودند

تلقین نمودند **تو درین ضمن** تو همی دلتصرف در حق او کردند و حاجت
 بروی مستور کردید که همان شرف دیوانه وار از جای پرورد
 آمد و روی بدشت و صبح آنها **تو** مدت ها در جنگها و سپاهان ما
 میکشت **تو** در خواب خورد آرام و سکونت خیز داشت **تو**
 که درین میان چهار دید و چهار رسید **مشهوری** از نمودم عقد دور
 بعد از آن دیوانه کردم خویش را **تو** هر چه غیر شورش دیوانه **تو**
 اندرین ره دوری و پیکار گیت **تو** اوست دیوانه که دیوانه **تو**
 این عسر را دید در خانه نشد **تو** عشق اینجا است **تو** عقد دور **تو**
 عشق چون آید که نیز عقد زود **تو** امانت حضرت مولانا **خواص** **تو**
سوره در مقامات خود آورده ذکر کرده است که روزی در آنجا
 مدوت سوره بنی اسرائیل چون آیت **تو** تهجد به نافله **تو** **تو**
تو یک مقام محمود **تو** رسیدم بر خواطم خطور کرد که مکراد **تو**
 نماز تهجد را در نصیب از برکات مقام محمود که مقام شفاعت است

یسبعشک

و خطبه است از امام ربانی باید پرسید که باین نیت بگذرمت
 اندم در ایشان در کار و ضوابط بودند که چون مرادند فی الفور فرمودند
 که بجز در الامم داری که در بر خواهد از مقام محمود که مقام شفاست
 بهین تمام کرد که نماز بجز در ترک کند که و آیت مذکوره را اقلدت
 نمودند و این در پیش معروض داشت که نیت استفسار بهین
 بگذرمت رسیده بودم که پناه عرض غایم حضرت بکرامات
در حضرات القدس مرقوم است که شیخ تاج الدین قدس سره
 یکی از خلفای حضرت خواجگان با الله قدس سره بود و برادر طریقه محمد
 و منور الفانی قدس سره و قال سره الله قدس سره چون در مبادی سلوک
 گفت مرا انکار بر محمد و منور الفانی بود که تا شبی غیم در رجم منم محسن
 عالی است که جمع المکمل و جمع معنی جمع منم خود را در گوشه آن
 مقدس خواندم که چون ساقی که شست که از اکابر افاضی است
 فرمودند که تو با کلمه انکار در آن مرکز انقدر نیت که با کلمه
 انکار من شوی همت با انکار

تاریخ یوم کبیر به شرح و بساط بود که این کتاب استطاعت المعصوم
 حضرت قطب الاقطاب خواجگان میر غیاث الدین قدس سره حسب
 جناب نجابت بحمل سردار علامه غنیرخان خاتم کلان بدیشان
 اجتمعا العباد و محمد حسن انجام پذیر گوید الحمد لله علی الامام و الاکابر
 و الصلوة والسلام علی رسول محمد افضل الانام و الاکرام و صحابه

العظام

نمایند که چون جان و بیچاره
 جناب نجابت بکرامات

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حضرت میان ظہور اللہ رحمۃ اللہ علیہ
فرزند کسبم خدا حضرت قطب زمان قسیم جان زینبہ امیر اللہ حضرت صاحب مضمین اللہ مدنی
حضرت میان عطای مصفا رحمۃ اللہ علیہ کسبم حضرت میان ظہور اللہ رحمۃ اللہ علیہ
فرزند اول حضرت میان عطای مصفا رحمۃ اللہ علیہ

خدا حضرت میان ضیا معصوم رحمۃ اللہ علیہ حضرت شاد و مولد کھتیا

ہمار باغ حلیہ آباد

زکریا عمۃ القامات لقرنہ

۱۲
۱۳۰۲



